

# مذکر احیاب

تالیف خواجہ بہاء الدین حسن ثاری بخاری  
(مشمول بر اسامی و آثار دوہست و ہفتاد و پنج شعرای فارسی قرن  
دہم ہجری کہ در ماوراء النہر و ایران و ہند و روم بودند)

بالتصحیح و مقابلہ و مقدمہ

سید محمد فضل اللہ

یم - ایے - یل - ئی - سی - اے - اے (لندن) دیپلوم فرانسیسی و المانی  
(سابق ناظم کتب خانہ مخطوطات سرکار، مدراس)  
استاذ فارسی اعزازی، جامعہ عثمانیہ حیدرآباد ہند

معہ

پیش گفتار از الحاج افضل العلماء سید عبد الوہاب بخاری  
یم - ایے - یل - ئی، ناظم اعلیٰ، جمالیہ عربک کالج پرمبور، مدراس  
بمساعت مادّی وزارت فرهنگ حکومت ہند دہلی طبع شد

طبع اول

چاپخانہ

دارالکتب العلمیۃ دہلی

سنہ ۱۹۶۹ عیسوی



# مذکر احباب

تالیف خواجہ بہاء الدین حسن نثاری بخاری  
(مشمول بر اسامی و آثار دوہست و ہفتاد و پنج شعرای فارسی قرن  
دہم ہجری کہ در ماوراء النہر و ایران و ہند و روم بودند)

بالتصحیح و مقابلہ و مقدمہ

سید محمد فضل اللہ

یم - یے - یل - ٹی - سی - اے - اے (لندن) دیپلوم فرانسیسی و المانی  
(سابق ناظم کتب خانہ مخطوطات سرکار، مدراس)  
استاد فارسی اعزازی، جامعہ عثمانیہ حیدرآباد ہند

معہ

پیش گفتار از الحاج افضل العلماء سید عبد الوہاب بخاری  
یم - یے - یل - ٹی، ناظم اعلیٰ، جمالیہ عربک کالج پرمبور، مدراس  
بمساعت مادّی وزارت فرہنگ حکومت ہند دہلی طبع شد

طبع اول

چاپخانہ

دارالکتاب العربیہ اسلامیہ پبلشرز انڈیا

سنہ ۱۹۶۹ عیسوی

۹۲۸۵۹۱۵۵۱  
شروع - ف  
ن - ۲

جميع حقوق طبع و شيوع محفوظ و مخصوص مصحح است

بها :-

روپيه : ۵۰

دالر : ۷

پوند : ۳

تومان : ۵۰

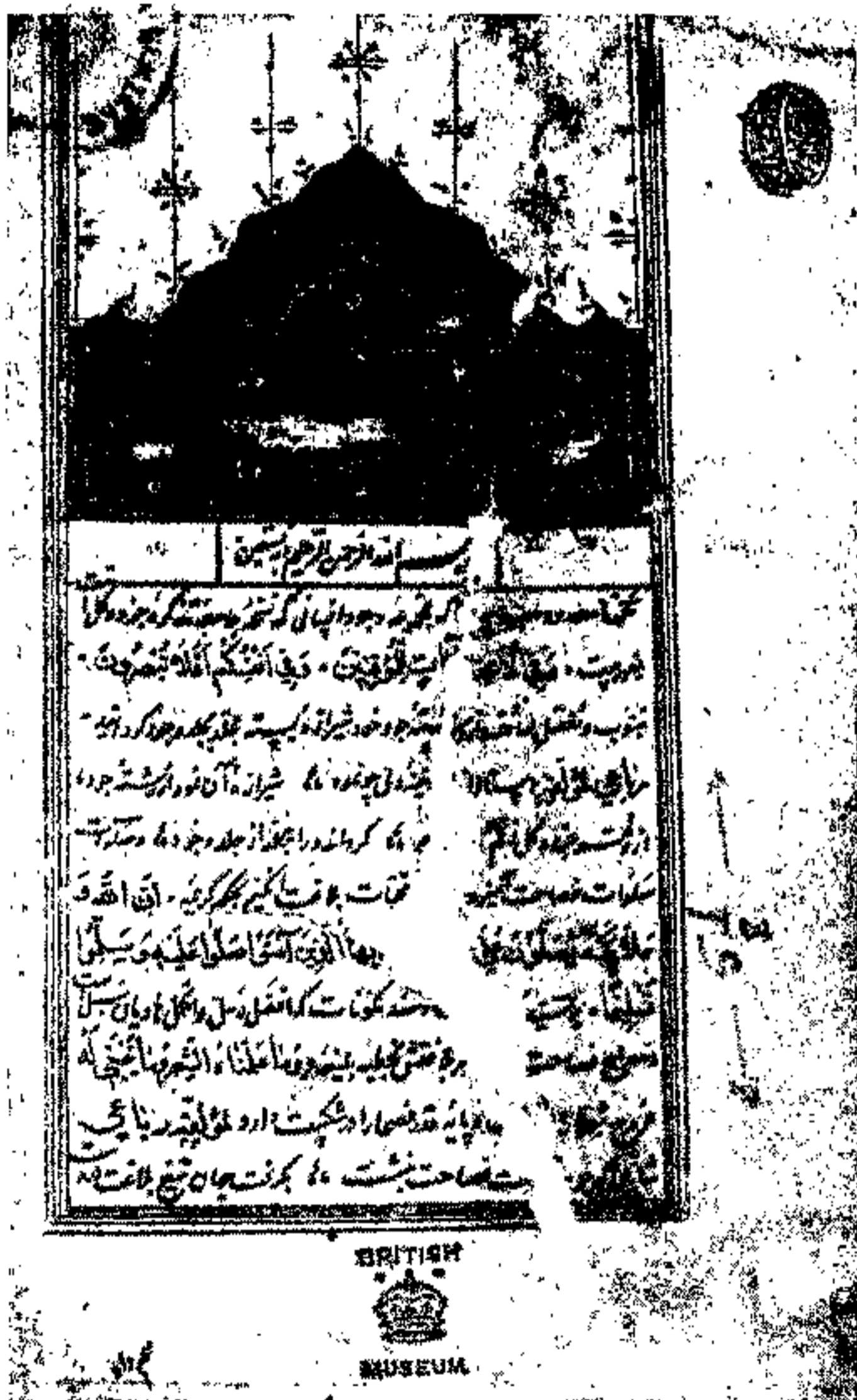
دست يابی کتب از مصحح باين ادریس :-

۱۱-۶-۸۱۵ لال تیکری حیدرآباد ۴ ( هند )

---

درچانچانه دائره المعارف العثمانیه ، حیدرآباد ۱۳۸۹ هجری

مطابق ژانویه ۱۹۶۹ مسیحی چاپ شد



( By kind courtesy of the British Museum )

Facsimile of f. 1b. Br. Mus. OR 1151 bequeathed in  
 September 1948 by Sir Bernard Eckstein of the Sudan  
 ( b. 1894-1948 )



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و

به نستعین

حمدنا محدود معبودی را که مجموعه وجود انسانی را که نسخه جامعه  
تذکره جزو کل است بفرست است ﴿و فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم  
افلا تبصرون﴾ میوب و مفصل ساخته ، و از رشته وجود خود شیرازه بسته ،  
مجلد به جلد وجود گردانید . رباعی مؤلفه :

استاد ازل سفینه دل چو نمود شیرازه آن نمود از رشته جود  
از دفتر جزو کل رقم کرده درو گرداند او را مجلد از جلد وجود  
و صلوات صلوات فصاحت آمیز و تحف تحیات بلاغت انگیز بحکم  
آیه کریمه ﴿ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا  
علیه و سلموا تسلیما﴾ بر سید کائنات و سند مکونات که افضل رسل و اکمل  
هادیان سبل است ، و معراج فصاحت و منبر بلاغتش بر خطبه بلوغه  
﴿و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له﴾ عروج شعر را آراست ، و پایه قدر  
فصیحا را در شکست داد ، رباعی مؤلفه :

خلد الله تعالى دولته، و اید حشمته<sup>۱</sup>، و ابد رفته، علی غفارق المسلمین  
 الی یوم الدین، در زمان شباب که محل شباب نفس است<sup>۲</sup>، به<sup>۳</sup> مشتبهات  
 طبعی بمضمون حقیقه الاسلام ذبح النفس بسیوف الخائفه<sup>۴</sup> عمل نموده،  
 بشرف توبه متابعت سلسله شریفه خواجگان قدس<sup>۵</sup> الله ارواحهم که اقرب  
 طرق است نسبت به وی<sup>۶</sup> مشرف گشته، با وجود بی خودی<sup>۷</sup> راح روح  
 افزائی سلطنت بهوش نمی زده اند، و پای اقامت در سالک استقامت نهاده،  
 ملتفت<sup>۸</sup> نشده، نظر از قدم بر نمی داشته.

بیت:

سالک ره که قدش از غم دیدار خم است  
 هوش او در دم، و دائم نظرش در قدم است

(ق ۳ الف) و هر چند مسافر روح در وطن تن بقدم / سلوک از رفع حجبات نموده،  
 بمقامات<sup>۹</sup> علیه بمضمون آیه کریمه (و رفعتاه مکانا علیا) نزول کند، از  
 علوهمت در آن<sup>۱۰</sup> مقام منزل نموده، معنی سفر در وطن<sup>۱۱</sup> مهیا ساخته.

بیت:

جان در بدن مسافر و تن در حضر مرا  
 باشد همیشه در وطن تن سفر مرا

(۱) ب م: ایدحشمة، ندارد؛ (۲) ب م: راست؛ (۳) ع ا: به مشتبهات ضبعی،  
 ندارد؛ (۴) ب م: الخائفه؛ (۵) ع ا: قدس الله ارواحهم، ندارد؛ (۶) ب م:  
 بسوی؛ ع ا: بسوی؛ (۷) ب م: بی خودی، ندارد؛ (۸) ب م: بغیر ملتفت نشده؛  
 (۹) ع ا: بمقام؛ (۱۰) ع ا: در آن منزل؛ (۱۱) ع ا: را مهیا ساخته در کثرت الخ  
 شعر جان در بدن الخ، ندارد.



در کثرت شغل سلطنت هیچ مشغله را مزاحم مسئله توحید نشناخته ،  
بوحدت وجود پرداخته ، علم خلوت در انجمن می افراشته اند .

بیت :

لجۀ بحر ابدیت دلش صورت کثرت صدف ساحلش  
و هیچ خارق عادات حضرت او را از استقامت مزاج شریف قوی تر نیست .

بیت :

یا ربم ملك استقامت ده کاستقامت ز صد کرامت به  
و پیوسته <sup>۱</sup> از اطوار حسنه <sup>۲</sup> و کردار مستحسنة اش آثار التعظیم لامر الله  
و انفقہ فی خلق الله مشاهده <sup>۳</sup> می گردد ، و همواره با علماء و فضلاء و عرفاء  
مجالست می نماید ، و علماء اعلام در مجلس عالیش جز باعلام معانی کلام  
ملك اعلام متکلم نمی کردند ، و مشایخ عظام بغیر از سر فنا هدیه بدرگاه  
جهان پناهنش نمی آرند ، و بجز در بقا تحفه از صحبت با اتباهش بر نمی دارند ،  
و میمنت مجالسش راه وسوس و خواطر بر خاطر فاتر جالسان مجالس  
همایونش مسدود کرده ، نمی گذارد که خطره بر خاطر شان خطور کند .

بیت مؤلفه :

صحبت خان از وسوس جمع می سازد دلم  
رخنه بر پا جوج بستن خاصه اسکندر است  
و بمضمون <sup>۴</sup> «الکریم اذا وعد وفا» هرگز وعده نکرد که آن وفا نکرده

(۱) ب م : افراخته بیت ؛ (۲) ع ا : و پیوسته ، ندارد ؛ (۳) ع ا : حسنه کردار  
مستحسنة اش ؛ (۴) ب م : مشاهده ؛ (۵) ع ا : نظم - صحبت ؛ (۶) ب م : بمضمون  
آیت الکریمه ؛ (۷) ع ا : وعده نکرده که با او وفا ننموده باشد .

(ق ۳ ب) باشد، و بحکم آیت کریمه ﴿وإذا حیتم بتجیه فحیوا/باحسن منها او ردوها ان الله کان علی کل شیء حسیبا﴾ و هیچ کس برسم هدیه تحفه بخدمتش نیاورده که بهتر از ورد کرده نباشد، و بمدلول کریمه ﴿انما الخمر والمیسر والانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطن فاجتنبوه لعلکم تفلحون﴾ ﴿وإذا سمعوا﴾ عمل نموده، جام جهان نمائی دل را که خورشید خاور و آئینه سکندر پرتوی از آن تواند بود، هیچ گاه از زنگ مسگری و منگری تیره نگردانیده، و در همه حال از ملاحی و مناهی بکلی اجتناب نموده، به متابعت شریعت غرا مباهی بوده؛ و تمام ماوراء النهر بلکه از حدود هرات تا بلاد کاشغر که بشرف القاب خطبه همایونش مشرف گشته، ساکنانش فارغ البال و مرفه الحال زندگانی می کنند. به تخصیص خطه فاخره بخارا حیت عن البلیا به یمن مقدم شریفش رشک سار بلاد گردیده، مرجع اکابر دین و مجمع افاضل روی زمین است؛ بصفت نصفش عموم برابا خصوصا رعایا در غایت رعایت بوده، بشادکامی می گذارند.

متنوی :

گر از فتنه آید کسی در پناه ندارد جز این کشور آرامگاه  
سزد گر بنازد بدورش زمان چو سید به دوران نوشیروان

(۱) ع: بحکم ادا حیتم بحه فحیوا باحسن منها او ردوها هیچکس؛ (۲) ب م: مدلول؛ (۳) ع: انما الخمر والمیسر والایه عمل نموده؛ (۴) ع: زنگ مسگری و آهنگری؛ ب م: زنگ مسگری و منگری؛ (۵) ع: بنام بدورش چنان؛.

## مذکر احباب

امید از کرم<sup>۱</sup> ذوالمنن آنست که بوعده کریمه<sup>۲</sup> ﴿ واما ما ینفع الناس  
فیمکت فی الارض<sup>۳</sup> کذلک یضرب الله الامثال ﴾ ذات ملکی صفاتش  
را در ملک عدالت مقیم ساخته ، کوکب دولتش<sup>۴</sup> را از رجعت و هبوط  
مصون گردانیده<sup>۵</sup> ، در اوج عزت مستقیم دارد .

رباعی<sup>۶</sup> :

یارب بعدالتش اقامت باشد باعدل مقیم تاقیامت باشد  
هرگز نشود کوکب بختش راجع صاعد شود و در استقامت باشد  
ما دامت الافلاک حول المراكز دائره ، والکواکب فی درجات البروج سايره .

در تعریف و شرف شعر : بر مهندسان اساس معانی / و مدرسان (ق و الف)

مدارس سخن دانی مکتوم نخواهد بود که هر کلامی که بمنطق شیرین از کتم  
عدم قدم در بیدائی وجود نهاد<sup>۷</sup> ، اگر ناطق آن در رشته انتظام چون  
عقد ثریا صورت جمعیت را منعقد داشته ، وزنی از اوزان شعری را بی قصد  
نگذاشته ، آن را نظم می خوانند و اگر رشته نظم را گسته ، جواهر  
سخن را بر اطراف صحائف و اکناف صفایح چون لؤلؤ منثور منتشر  
ساخته ، بشکل شر واقع گردانیده باشد ، آن را نثر<sup>۸</sup> می نامند و کثیری  
از فصحاء این امت عالی همت تکلم بشعر نمودند ، و به مقال

بیت :

پیش<sup>۹</sup> و پس این دو صف کبریا<sup>۱۰</sup> پس شعرا آمد و پیش انبیاء

(۱) ب م : کرم کریم ذی المنن ؛ (۲) ع ا : فی الارض ذات ملک صفاتش ؛ (۳) ب م :  
دولتش از ؛ (۴) ب م : گردانیده و اوج ؛ (۵) ع ا : نظم ؛ (۶) ع ا : نهاد ؛  
(۷) ع ا : نثر ؛ (۸) ب م : پیش پس ؛ (۹) ع ا : بارگه کبریا .

ترجم فرموده<sup>۱</sup> اند و عالی حضرت خلافت منزلت امیر المؤمنین عسلی  
کرم الله وجهه<sup>۲</sup> را اشعار خوب و گفتار مرغوب است و مناجات عالی  
درجات :

لک الحمد یاذا الجود و المجد و العلی تبارکت تعطی من تشاء و تمنع<sup>۳</sup>

بآنحضرت منسوب<sup>۴</sup> است، و ضبط اسامی سامی<sup>۵</sup> شعراء ما تقدم را امیر با اتبائه<sup>۶</sup>

در اوقات شاه نور الله مرقدہ در ضمن ضابطه<sup>۷</sup> نیکو کرده<sup>۸</sup> تا زمان پادشاه

بازیب<sup>۹</sup> و زین میرزا سلطان حسین برد الله مضجعه تذکره<sup>۱۰</sup> تفصیل به تکمیل

رسانیده؛ (انها تذکره فمن شاء ذکره) و از گفتار غریب و اشعار دلفریب

ایشان به تقریب در آن ذکر کرده، و آن نسخه مرغوب مطلوب ارباب

قلوب است، و از زمان طلوع کوكب ولادت سلطان مذکور تا قریب

غروب آفتاب سلطنتش<sup>۱۱</sup> امیر کبیر علی شیر ستر الله<sup>۱۲</sup> علیه نام نامی و اسامی

سامی شعرا را در قید کتابت مسطور گردانیده، چیزی مسطور نمانده، (ق ۴ ب)

و نگذاشته که در سفینه ذهول و بحر نسیان نسیا منسیا کردند، و آن

را بمتابعت آیه<sup>۱۳</sup> کریمه (نحن جعلناها تذکره) تذکره نیکو گردانیده؛

اکنون آن نسخه دلفریب که به لغت ترکی ترتیب یافته، مطبوع طبعهائی

سلیم و عقلهائی مستقیم است، و فوائدش مورث زاوید انشراح صدر می گردد.

(۱) ع: ا: نموده؛ (۲) ب: م: وجهه رضی الله عنه را؛ (۳) ع: ا: تمنع، رج

دیوان حضرت علی محشی نولکشور لکهنؤ ص ۶۹؛ (۴) ع: ا: منسوب و ضبط

اسامی سامیه شعرای؛ (۵) ع: ا: ب: م: بااتبائه؛ (۶) ع: ا: در ضمن ضابطه نیکو ضبط

کرده؛ (۷) ع: ا: زینت؛ (۸) ع: ا: تذکره به تکمیل و بتفصیل رسانیده؛ (۹) ب: م:

سلطنت اش؛ (۱۰) ع: ا: ستر الله؛ (۱۱) ع: ا: ب: م: آیه، ندارد.

## در سبب تالیف کتاب گوید

بر ضمیر منیر خرد مندان عطار در فطنت قمر سرعت مخفی نماید که بعضی از اخوان و خلایق با صفا باین بی بضاعت قلیل الاستطاعت امر نمودند که در چنین وقتی که حضرت واهب العطیات و دافع البلیات دفع بلا یا نموده، عامه برایا را در ظلال عاطفت و معدیات خواقین نامدار و سلاطین کامگار در طرفه<sup>۱</sup> حال و فارغ بال<sup>۲</sup> دارد. جمعی<sup>۳</sup> از فضلاء که بعد از تذکره مجالس النفایس امیر مذکور به ظهور آمده اند که اسامی سامی<sup>۴</sup> ایشان در تحت ضبط<sup>۵</sup> در آمده از ریح افقاس نفیسه<sup>۶</sup> ایشان شمه<sup>۷</sup> بمشام جان طالبان واصل گردد<sup>۸</sup> و به مضمون حدیث الشیء لا یتئی الا و قد تثلث تذکره ثالثه ظاهر گردد و هر آینه از مطالعه آن علمی بآثار احیاء و احوال موتی پدید خواهد آمد.

شعر:

ان آثارنا تدل علینا<sup>۱</sup> و انظروا بعدنا الی الآثار

فقیر حقیر، کثیر التقصیر، بحکم المأمور معذور، قلم بیان را بنان<sup>۲</sup> گرفته اسامی  
 (۱) ع ا: عاطفت معدلت؛ (۲) ب م: ترفه. مرفه بضم میم و فتح را قابا تشدید.  
 در رفاه و در آسایش و آسوده ص ۷۱۲ فرهنگ آموزگار مطبوعاتی کبیر؛ مرفه  
 حال - آسوده خیال. آسوده خاطر؛ ترفیه بسکون یا در رفاه قرار دادن -  
 آسایش داده؛ طرفه بضم طاء - تمکین. خوش مزه - شگفت آور - خوش  
 آیند، ص ۳۰۰ فرهنگ آموزگار مطبوعاتی کبیر؛ (۳) ب م: فارغ البال؛  
 (۴) ب م: جمع؛ (۵) ع ا: تحت در آمده؛ (۶) ع ا: گشته بمضمون حدیث  
 الشیء ما یتئی الا و قد تثلث؛ (۷) ع ا: انظروا بعدنا الی الآثار؛ (۸) ع ا: بنان.

بشرف متابعت و دولت مباحث عالیجاه، هدایت پناه، مرشد الزام، خواجه محمد اسلام، المشتهر بخواجه جوئباری قدس الله تعالی سرور العزیز مشرف ساخت و بمضمون قول:

«حب الی من دنیا کم ثلاث: قلب خاشع، و عین باکیه، و شایب تائب» در

زمره دوستان خود داخل گردانیده، و خلافتش را بطرز «ان الله

یحب الشجاع» مطرز نموده، در نظر سلاطین زمان و خواتین دوران در

کسوت شجاعت و صلابت معزز ساخته، به تخصیص در شخص گرمینه که

بدو<sup>۲</sup> سلطنت حضرت خان عالیشان واقع شده بود؛ و همگی سلاطین

سمرقند و تاشقند در آن محاصره حاضر بودند و طریق دلاوری و آئین فتحه

داری را مشاهده کرده، بحکم ﴿ذَلِكِ اِرْجَعْ بَعِيدًا﴾ از دور مراجعت نمودند (ق ۶ الف)

و محاربه قرب نیز<sup>۳</sup> بس عجب بود که باندك لشکری جیوش عظیم<sup>۴</sup> کسان

سلاطین را منهرم<sup>۵</sup> ساخته، محبوسان بخارا را از قفس اندوه و زاری

نجات داده، بعد از آن فتح دار السلطنت سمرقند روی نمود و آن نیز فتح

عظیم واقع شده و تاریخش "فتح های مکرر" گردید.

بیت:

هر فتح کان ز عالم غیبش نمود روی چون دردمش همه فتنه دیگر است

و بعد از آن باندك زمانی فتح بلده<sup>۶</sup> و آخره بخارا حیث عن البلیا با سبیل

وجوه دست داد؛

(۱) ع: حب الی من دنیا کم عمار قلب خاشع و عین باکیه و شایب تائب؛

(۲) ب م: صورت؛ (۳) ع او ب م: بلده؛ (۴) ع: این فتحه داری؛ (۵) ع: ا؛

قرب نیز؛ (۶) ع: منهرم؛ (۷) ع: نظم تاریخ.

تذکره:

بی درد سر<sup>۱</sup> نیزه و آمد شد پیکان آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد  
امید از کرم مفتوح الابواب آنست که این فتوح مفتاح فتحهای تازه گشته  
دولت بی اندازه اش میسر گردد، و حشمت ابد پیونددش از وصمت<sup>۲</sup>  
نقصان مصون و محفوظ باشد. مؤلفه:

نهاد تا کمال جهان رو به نقصان که کاری جز این<sup>۳</sup> چرخ گردان ندارد  
زهر نقص باشد<sup>۴</sup> کالی میسر کالی که آن هیچ نقصان ندارد

### در بیان کیفیت ترتیب کتاب از فصول و ابواب

بر ضمیر مهر ضوء قمر پرتوی سخنوران محقق و نکته پروران مدقق  
مخفی نماید که اساس بنائی این مسطور<sup>۵</sup> بر مقاله و چهار باب و خاتمه مرتب  
گردانیده شده، ملتزم از لطف عامه منصفان زمان و کافه مؤلفان دوران  
آنست که به نظر انتفات اثر آن را منظور داشته عیوب و قصورش را  
به آستار لطف مستور نموده، کسوت اصلاح پوشانند<sup>۶</sup>.

تذکره:

هر چند که این نسخه بوجه<sup>۷</sup> احسن است

بس نیست همین عیب که تالیف من است

اللهم استر عیوبنا و اغفر ذنوبنا و اختم بالسعادة آجالنا<sup>۸</sup> و حقق بالزیادة (ق ۶ ب)  
آماننا.

(۱) ع ۱: سر نیزه؛ (۲) وصمت بالفتح عیب ص ۴۸۸ غیاث اللغات نولکشور  
کانپور؛ (۳) ب م: تانهد؛ (۴) ب م: مردان؛ (۵) ع ۱: بادت؛ (۶) ع ۱: قمر  
پرتو؛ (۷) ع ۱: مسطور را بمقاله؛ (۸) ب م: پوشانید؛ (۹) ع ۱: بوجه حسن؛  
(۱۰) ع ۱: آجالنا مقاله.

مقاله

در بیان احوال ملوک و آن بر دو باب مشتمل است

باب اول در بیان سلاطین چنگیز خانی و آن بر دو فصل مشتمل است .

باب دوم در بیان سلاطین چغتائی و آن نیز بر دو فصل مشتمل است .

باب اول از چهار باب مذکور در ذکر جماعتی که فقیر ایشان را ملازمت

ننموده و ازین جهان رحلت نموده اند بر چهار فصل مشتمل است .

باب دوم در ذکر جماعتی که فقیر بملازمت ایشان رسیده و ازین جهان

رحلت نموده اند و آن نیز بر چهار فصل مشتمل است .

باب سوم در ذکر جماعتی که فقیر بملازمت ایشان مشرف گشته و هنوز

در قید حیات اند و آن نیز بر چهار فصل مشتمل است .

باب چهارم در ذکر جماعتی که<sup>۲</sup> شرف ملاقات ایشان در نیافته ولیکن

در قید حیات اند و آن نیز بر چهار فصل مشتمل است .

خاتمه در ذکر اجداد<sup>۳</sup> و پدر و اعمام و برادران و اقربای این فقیر .

فصل اول از باب اول مقاله در ذکر سلاطین چنگیز خانی که

از دولت دنیای فانی بملک جاودانی رحلت<sup>۴</sup> نموده .

(۱) ع: باب دوم در ذکر جماعتی که فقیر ایشان را ملازمت کرده ام و ازین جهان

فانی بملک جاودانی رحلت نموده اند بر چهار فصل؛ (۲) ع: ۱: فقیر ایشان را ملازمت

نموده و در قید حیاتند بر چهار فصل؛ (۳) ع: ۱: که ملاقات ایشان مشرف نشده

و در قید حیاتند بر چهار فصل؛ (۴) ع: ۱: اجداد و اعمام؛ (۵) ع: ۱: انتقال

کرده اند .



ذکر جمیل خاقان سعید شهید ابو الفتح محمد شیبانی خان

ابن شاه<sup>۱</sup> بداغ سلطان بن ابوالخیر بہادر خان

بر<sup>۲</sup> رای عالم آرای اصحاب تزکیہ و ارباب تصفیہ مخفی نمائند کہ

بیت:

خاقان سعید و خان بن خان در گردش طاس چرخ گردان

انقوش و ہمیہ<sup>۳</sup> کون<sup>۴</sup> و فساد را از کعبتین دیدہ شستہ<sup>۵</sup> و پیوستہ از بند (ق ۷ الف)

نقش گذشتہ<sup>۶</sup>، دل بہ نقشبند بستہ<sup>۷</sup>، از نقش آب و گل پی بہ سر جان و دل

برده<sup>۸</sup>، درین بساط ششدر<sup>۹</sup> در<sup>۱۰</sup> نقش مراد طلب می کردہ اند<sup>۱۱</sup>، بنا بر مقال

از ابتدای حال تا زمان ارتحال توجہ بروحانیت شریف عالی حضرت،

قدوسی منزلت، خواجہ بہاء الحق و الحقیقۃ و الدنیاء و الدین المعروف

بہ نقشبند<sup>۱۲</sup> قدس سرہ نمودہ<sup>۱۳</sup> بمضمون حدیث (اذا تحیرتم فی الامور

فاستعینوا من اهل القبور) در امور حیرت افزا<sup>۱۴</sup> روی<sup>۱۵</sup> نیاز بدان<sup>۱۶</sup>

آستان عالیشان آورده<sup>۱۷</sup> از حضرت عزت عز اسمہ رفع<sup>۱۸</sup> درجات و دفع

حاجات مسئلت می نمودہ . مؤلفہ<sup>۱۹</sup> :

(۱) ع ۱: بن بداغ سلطان؛ (۲) ع ۱: ابوالخیر خان؛ (۳) ع ۱: بر ضمیر مسہر ضوہ

قر پر تو اصحاب؛ (۴) ع ۱: ذمیمہ؛ (۵) اس: کون فساد؛ (۶) اس: رستہ؛

(۷) اس: ششدر نقش؛ (۸) ب م: می کردہ؛ (۹) ع ۱: و الدین و الدنیاء؛

(۱۰) ع ۱ و اس، ندارد؛ (۱۱) ب م: می نمودہ؛ (۱۲) ع ۱: افزای (۱۳) ب م:

افزا نیاز؛ (۱۴) اس: آستان عالیشان از حضرت عز اسمہ؛ (۱۵) ب م: می آورده

و از؛ (۱۶) ب م: بر رفع؛ اس: رفع درجات مسئلت پیمودہ اند؛ (۱۷) ع ۱:

بیت .

علیه و سلم . مؤلفه :

خورشید لمعه ز جمال محمد است  
گل پرتوی ز عارض آل محمد است  
از کک صنع صورت یوسف که رخ نمود  
گویا نمونه ز جمال محمد است

نقصان کمال و عیب هنر گر شود چه عیب  
آن را که عذر خواه کمال محمد است

(ق ۸ الف) / در هر جا که هست الف تازه سینه را  
در آرزوی تازه نهال محمد است

با قامت خمید نشاری چو ماه نو  
مائل با بروی چو هلال محمد است

و خان عالیشان در زمان امیر عبد العلی<sup>۱</sup> ترخان در بعضی<sup>۲</sup> اماکن بخارا ساکن بوده اند ، اصحاب عذر بنا بر توهمی ایشان را از تمکن عذر خواسته اند و ایشان بطرف<sup>۳</sup> مزار فائض الانوار خواجه بزرگوار رفته<sup>۴</sup> و بملازمت عالیجاه هدایت پناه خواجه<sup>۵</sup> نظام الدین میر محمد نقشبندی که نیره حضرت<sup>۶</sup> خواجه مذکور اند مشرف گشته از واقعه رخصت اظهار نموده<sup>۷</sup> اند . ایشان فرموده اند که ما شما را رخصت نمی دهیم ، مدتی در جوار<sup>۸</sup>

(۱) ب م : در بکا ؛ (۲) ب م : عبد علی ؛ (۳) اس : در اماکن ؛ ب م : توهمی  
خان مذکور ؛ (۴) ب م : نواب عالی مآب بطوف مزار ؛ ب م : و خان بطواف ؛  
ع ا : بطوف فایض الانوار ؛ (۵) اس : رفت بمخدمت ؛ ع ا : رفته بملازمت ؛  
(۶) اس : نظام الدین خواجه میر محمد ؛ (۷) نیره خواجه بزرگوار اند رفته مشرف  
گشته ؛ (۸) ب م : نموده ؛ (۹) اس : در مزار .

مزار بوده<sup>۱</sup> تهجد<sup>۲</sup> را در صومعه می خوانده<sup>۳</sup> اند، روزی خواجه فرموده اند که فتح بی عیب<sup>۴</sup> گویا مفتاحی از مفاتیح<sup>۵</sup> غیب بر طبق مضمون کریم ﴿و عنده مفاتیح الغیب لا یعلها الا هو﴾ در کف کفایت شما نهاد<sup>۶</sup>، اما<sup>۷</sup> ظهورش از جانب ترکستان خواهد بود<sup>۸</sup>، می باید که اسپ همت در بساط<sup>۹</sup> طلب برانید که<sup>۱۰</sup> شاه اقبال چون رخ نماید دشمن فرزین رفتار اگر فیل دمان<sup>۱۱</sup> بوده باشد در پای پیادگان شما<sup>۱۲</sup> پست گشته، کشت<sup>۱۳</sup> حیاتش از<sup>۱۴</sup> باد سموم ممت خشک خواهد گشت.

بیت:

پیش گوهر شناس گوهر سنج هست عالم چو عرصه شطرنج

و خان<sup>۱۵</sup> عالیشان بدین اشارت با بشارت متوجه شده تخمینا در دوازده سال از ترکستان تا دامغان بحیطة<sup>۱۶</sup> تصرف در آورده و در دار السلطنة هرات و سمرقند خطبه بنام همایون خود خوانده و<sup>۱۷</sup> بر تخت عزت و دولت کامران و کامیاب نشسته اند؛ ﴿قل اللهم مالک المملک تؤتی المملک من تشاء و تنزع المملک﴾ (۱) ب م : می بوده اند؛ (۲) ب م : نماز تهجد؛ اس : تهجد می خوانده اند؛ (۳) ب م : می گذارده اند؛ (۴) ع ا : فتح غیب گویا مفتاحی از مفاتیح و عنده مفاتیح الغیب را در کف؛ (۵) ب م : مفاتیح عنده؛ (۶) ب م و اس : نهاد؛ (۷) اس : و اما قصدش؛ (۸) اس : میدان طلب؛ (۹) ب م و اس : که چون؛ (۱۰) ع ا : فیل زمان؛ (۱۱) ع ا : پیادگان پست؛ (۱۲) اس : گشته حیاتش بآتش ممت؛ (۱۳) ب م و اس : کشت حیاتش بآتش؛ (۱۴) ع ا : و ایشان؛ (۱۵) اس : در حیطة تصرف آورده و در؛ ع ا : در آورده در؛ (۱۶) اس : خوانده . بر تخت عزت کامران نشسته اند .

## مذکر احباب

و جناب قاضی اختیار ترکی نمی دانسته اند<sup>۱</sup> حضرت<sup>۲</sup> خان بجهت ایشان<sup>۳</sup>  
 نصاب ترکی تصنیف نموده اند<sup>۴</sup> در نواحی<sup>۵</sup> مرو در قریه محمودی در سن  
 شصت و سه روز جمعه شهر رمضان المبارک<sup>۶</sup> در سال نهصد و شانزده در  
 جنگ سرخ کلاه شهید شده . مؤلفه :

حضرت خاقان سعید شهید<sup>۷</sup> شهید شهادت بسعادت چشید

و از حروف<sup>۸</sup> سرخ کلاه تاریخ شهادتش معلوم می شود اللهم امطر  
 سحاب العفو و الغفران<sup>۹</sup> و الرحمة و الرضوان علی مشهد الخان العالیشان -  
 مصراع<sup>۱۰</sup> این دعا<sup>۱۱</sup> را زمن و خلق جهان آمین باده

== عنایت پله قوم هزارنی - انداق قیلای که تجریه بولسون هزارنه ؛ ع ۲ ؛ تیکری  
 عنایتی پله قوم هزاره نی - انداق قیلای که تجریه بولسون هزارنه ؛ ب م ؛ قیلاق ؛  
 تجریه ، غنه .

- (۱) ب م و اس : نمی دانسته ؛ (۲) ع ا : نمی دانسته ؛ اند بجهت ایشان ؛ (۳) اس ؛  
 بجهت او ؛ ع ۲ ؛ و الهججه ؛ (۴) اس ؛ تصنیف کرده اند ؛ ب م ؛ تصنیف نموده ؛  
 (۵) ب م ؛ نوائی ؛ (۶) ع ا ؛ در سال ۹۱۶ سرخ کلاه حضرت خاقان سعید ؛  
 (۷) ب م ؛ شهر شهادت بسعادت چشید ؛ (۸) ع ا ؛ از کلمه سرخ کلاه ؛ اس ؛  
 کلمه سرخ ؛ (۹) ع ا ؛ الغفران علی مشهد الخان العالیشان ؛ اس ؛ الغفران علی  
 دشهد الخان العالیشان و الرحمة الرضوان ؛ ب م ؛ علی مشهد الخاقان العالیشان ؛  
 (۱۰) ع ا و ب م ؛ مصراع - بکسر (۱) يك لنگه از شعر یا در ب ؛ شعر نیم  
 بدیتی ؛ مصراع بکسر میم و فتح را (۱) مختصر مصراع ؛ نیم شعرا رج و غنک آموزگار  
 تألیف حبیب الله آموزگار ص ۷۳۲ کابون معرفت تهران لانه زار ۱۳۳۳ ؛  
 (۱۱) ب م ؛ دعائی .

## مذکر احباب

ذکر جمیل ابو الغازی عید اللہ<sup>۱</sup> خان بن محمود سلطان بن شاہ بدماغ سلطان بن ابو الخیر خان برادر زادہ محمد شیبانی خان است . در اکثر محاربات ملازم<sup>۲</sup> عم عمیم الاطاف می<sup>۳</sup> بوده و رنگ<sup>۴</sup> هموم [ و غموم ] را به صیقل تیغ آبدار از آئینہ دل<sup>۵</sup> او زودده و حضرت مفتاح الابواب ہر جا<sup>۶</sup> در دولت بہ رخ<sup>۷</sup> ایشان گشودہ مفتاحش بہز صمصام فتح آئین<sup>۸</sup> او<sup>۹</sup> نودہ و ہر جا شاهد ملک آئین عروسی بستہ<sup>۱۰</sup> صورتش بی آئینہ تیغ ظفر قرینش روی نمودہ<sup>۱۱</sup> .

رباعی<sup>۱۲</sup> :

تیر تو کہ چون عقاب پرواز گر است

از چشمہ چشم دشمنان آب خور است

مانند کلید باب فتح آمدہ است

تیغ تو کہ آئینہ روی ظفر است

با وجود آنکہ طبع سلیمش را چندین مشاغل شاغل بود اما ذہن

مستقیمش مستجمع جمیع فضایل بود<sup>۱۳</sup> و ارادت قوی بحضرت<sup>۱۴</sup> عالی جاہ

ہدایت پناہ مصرع<sup>۱۵</sup> - آشوب ترک و شور عجم فتنہ عرب / امیر عبد اللہ (ق ۹ ب)

(۱) ع : ا : عید اللہ بہادر خان ؛ (۲) ع : ا : در ملازمت ؛ (۳) ع : ا و اس : بودہ ؛

(۴) ع : ا : رنگ ؛ (۵) ب : م : از آئینہ او ؛ (۶) ب : م : ہر جا ؛ (۷) ب : م :

بر روی ایشان کشادہ مفتاح آن جز ؛ (۸) ب : م : فتح انجام ؛ (۹) ا : س :

رو نمودہ و ہر جا ؛ (۱۰) ب : م و اس : گشتہ ؛ (۱۱) ب : م و اس : روی نمودہ ؛

(۱۲) ع : ا : بیت ؛ (۱۳) ب : م و اس : می نمود ؛ (۱۴) ع : ا : قوی بہ عالی جاہ ؛

(۱۵) ع : ا : پناہ آشوب .



سر من اسرار الله تعالی<sup>۱</sup> توجیهی می فرمود<sup>۲</sup> و ضرب و نطقش موافق بود؛  
و بنغیات جانفزا و بالخان<sup>۳</sup> روح افزا ترکیبات<sup>۴</sup> دلفریب بنوعی می نمود<sup>۵</sup>،  
که سازندگان قوانین ایقاع<sup>۶</sup> و نوازندگان موازین تالیف<sup>۷</sup> باجماع در تحسین  
آن عمل متفق القول بودند<sup>۸</sup>؛ و اکثر اوقات با برکاتش مصروف<sup>۹</sup> غزاه  
می گشت؛ و در سال نهصد و سی و شش<sup>۱۰</sup> توجه به تسخیر<sup>۱۱</sup> بمالک خراسان  
کرده، کناره خندق قلعه هرات را به نخیم<sup>۱۲</sup> عساکر نصرت متأثر نموده،  
چنان محاصره کرده<sup>۱۳</sup>، که بر محبوسان آن نفس جز نفس آمد و رفت  
نداشت؛ و بزبان حال مترجم این مقال بودند.

بیت<sup>۱۴</sup>:

سر بز انوی غم مانده و غیر<sup>۱۵</sup> از نفسی آمد و رفت ندارد بمن خسته کسی

- (۱) ب م: اسرار الله؛ (۲) ع ا: می نمود؛ (۳) ب م: و بالخان دلکشاه اس؛  
والخان روح افزا؛ (۴) ب م و اس: در نقشهای غریب دلفریب عجیب بنوعی؛  
ع ۲: ترکیب دلفریب؛ (۵) ع ۲: می نمود؛ (۶) ب م: ایقاع؛ ع ا: ایقاع؛  
ایقاع (مص) واقع ساختن عقدی که يك طرف دارند - ایجاب؛ رج ص ۱۱۳  
فرهنگ آموزگار؛ (۷) تألیف (مص) آمیزش دادند ص ۱۹۰ فرهنگ  
آموزگار؛ (۸) اس: اند؛ (۹) ع ا: مصروف عدالت؛ اس: صرف غزاه؛  
ب م: بغزواة و محاربه بارفضیه بی دین و اعداء اهل یقین مصروف می گشت؛  
(۱۰) ع ا و ع ۲: در سال ۹۳۶؛ (۱۱) ب م: توجه به تسخیر چنان محاصره؛  
(۱۲) ع ا: نخیم؛ (۱۳) ع ۲: محاصره تنگ کرد - کسی جز نفس؛ ب م: محاصره  
اهل آن تنگ گردید که . . . کسی جز نفس؛ اس: محاصره تنگ نمودند به  
محبوسان آن نفس جز نفس کسی آمد و رفت؛ (۱۴) ع ۲: مطلع؛ (۱۵) ع ا:  
غیری نفسی.

## مذکر احباب

چون اهل حصار در آخر کار از محاصره تنگ آمدند ، و تاب جنگ نیاورده جنگ در تار اعتذار زدند ، و قانون مصلحت ساز نموده ، مانند<sup>۲</sup> عود نانه جان سوز آغاز کرده سیم اشک<sup>۳</sup> را بهر گوشه دوآینده<sup>۴</sup> از برای مخلص خود<sup>۵</sup> مصلحی طلب<sup>۶</sup> کردند . والد فقیر اقر عباد الله سید پادشاه بحکم<sup>۷</sup> والی عالی بقاعه در آمده بساط نشاط مصلحه را بحکم بروفق مرام بسط تمام نمود<sup>۸</sup> . و در هیزدهم شهر صفر ختم بالخیر و الظفر ابواب قلعه هرات<sup>۹</sup> مفتوح گشته ، سریر سلطنت آن بلدان مقر<sup>۱۰</sup> دولت خان صاحب قران گردید ؛ تاریخ :

در هیزدهم شهر صفر فتح نمود تاریخ شدش هیزدهم<sup>۱۱</sup> شهر صفر<sup>۱۲</sup> مولانا هلالی در مدح حضرت اعلی قصیده<sup>۱۳</sup> بتقریب آن فتح گفته است و مطلعش اینست .

نظم :

خراسان سینه روی زمین از بهر آن آمد

که جان آمد درو یعنی عید الله خات آمد<sup>۱۴</sup>

- (۱) ع ا : اهل حصار از محاصره تنگ آمده تاب جنگ نیاوردند ؛ (۲) ع ۲ : آغاز کرده ؛ اس : اعتذار زده ؛ (۳) ع ا : بقانون ؛ (۴) ب م : مانند عود نانه جان سوز آغاز کرده ، ندارد از اس نوشته ؛ (۵) ع ا : اشک بهر گوشه ؛ (۶) ب م : دوآینده ؛ (۷) ع ۱ : مخلص مصلحی ؛ (۸) اس : طابیدند ؛ (۹) اس : بحکم عالی والی ؛ (۱۰) ع او اس : نموده و در ؛ (۱۱) ع ا : قلعه هری ؛ ع ۲ : هرات ؛ (۱۲) مقر = بفتح هر دو (ان) قرارگاه . ایستگاه . زیستگاه (ك) مرکز . پائے تخت ؛ (۱۳) ب م و اس و ع ۲ : هیزدهم ؛ (۱۴) ع ا : صفر شیخ مزار خواجه عبد الله انصاری ؛ (۱۵) اس : قصیده املا نموده و هو منه ؛ ع ۲ : به تقریب گفته و هو منها ؛ (۱۶) ب م : خان آمد و شیخی مزار کثیر الانوار .



## مذکر احیاب

سمند تند فرزین<sup>۱</sup> نعل او خورشید را مانند

که از مشرق به مغرب رفت و یکشب در میان آمد

قلم گر در سخن گستاخ شد معذور فرمائش

که مسکین را بضر تیغ حرفی بر زبان آمد

و شیخی<sup>۲</sup> مزار کثیر الانوار حضرت خواجه عبدالله انصاری را که

انفع مناصب است برسم جلدی بر عداوت خواجه افزه دهند . هرات<sup>۳</sup>

بفتح ها است و بکرها مشهور شده دار الملک خراسان است و از انفع

رابع می شمارند . طولش از جزائر خالدهات سه و عرضش از خط استوا

لب<sup>۴</sup> مسمی باسم بانی است که یکی از امرائی نریمان است<sup>۵</sup> و بعضی گویند

سکندر<sup>۶</sup> ذو القرنین بنا کرده ، و از اعدل امکنه است بقول امام فخر رازی<sup>۷</sup>

و نزد بعضی اعدل امکنه مساکن خط استواست<sup>۸</sup> و در آن نواحی عالی

دو بهار و دو تابستان و دو تیر ماه و دو زمستان شود سببش در علم هیئت

میرهن است و<sup>۹</sup> در آن مواضع درختان سالی دو بار میوه می دهند

(۱) ع ۲ : زرین نعل ؛ (۲) ع او اس : شیخ مزار خواجه عبدالله انصاری را ؛

(۳) ب م : را انفع مناصب است ؛ (۴) ب م و اس : عداوت اه ؛ ع ۱ و ع ۲

و اس : هرات دار الملک ؛ (۵) ع ۱ : از خط استوی مسمی باسم بانی است ؛ (۶) ع ۱ :

نریمان است و از اعدل امکنه ؛ (۸) ع ۲ : که اسکندر بنا کرده و از ؛ (۹) ع ۱ :

رازی و بطارد منسوب ؛ (۱۰) ب م : استوا و در نواحی خط استوا عالی

دو ؛ اس : در آن نواحی خط استوا ؛ (۱۱) ب م : راضی ؛ (۱۲) ب م : و

درختانش سالی دو بار ؛ ع ۲ : در آن مواضع عالی درختان دو بار .

و بعطارد منسوب است نزد ابو معشر بلخی<sup>۱</sup> و دور بارویش<sup>۲</sup> نه هزارگام است. هوایش بغایت نیکوست<sup>۳</sup> و فواکه بسیار دارد انواع اعنابش خوب می شود<sup>۴</sup> در تعریف هری<sup>۵</sup> گفته شده.

قطعه:

گر ترا پرسد کسی کز شهرها بهتر کدام  
گر جواب راست خواهی گفتن<sup>۶</sup> او را گوهری

این جهان را همچو دریا دان خراسان چو صدف  
در میان آن صدف شهر هری چون گوهری

با وجود آنکه همه سلاطین<sup>۷</sup> آرزوی حکومت هری داشته اند، طبع همیونش<sup>۸</sup> نهفته قصد<sup>۹</sup> ضعاهان و عراق می نمود گویا مقصودش آن بود که دفع مخالف نموده<sup>۱۰</sup> و زنگوله بر ناقه طلب بسته از راه راست آهنگ حجاز کرده<sup>۱۱</sup> در مقام حسینی کوچک و بزرگ عشاق را به<sup>۱۲</sup> نوارسانیده

- (۱) ب م: ابو معشر؛ (۲) ع ا: دور بارویش؛ ع ۲: بارویش؛ ب م و اس: دورها رویش؛ مرتب: در اصل دور بارویش بارو (ان) بمعنی کلات، دیوار بلند - حصار. ریح فرهنگ آموزگار ص ۱۱۸؛ بارو بر وزن جار و حصار و قلعه را گویند ص ۱۴۹ برهان قاطع لابن خاتم التبریزی عهد حسین المتخلص به برهان به تصحیح و استقام عهد عباسی - ۱۳۳۶ چاپ بیروز؛ بارو حصار و قلعه را گویند و آن را باره نیز گویند ص ۳۶۲ فرهنگ آنند راج جلد اول؛ (۳) اس: در تعریف او گفته اند؛ (۴) ب م: گفتنش را؛ (۵) ع ا: بادشاهان؛ ب م: سلاطین همه آرزوی هری؛ (۶) اس: داشتند؛ (۷) ب م: همیونش؛ (۸) اس: دفع مخالفان عراق نموده؛ (۹) ع او ع ۲: مخالف نموده زنگوله... بسته از راه؛ (۱۰) اس: نموده؛ (۱۱) ب م و اس: نوارسانیده.

و بطوف کعبه<sup>۱</sup> معظمه و زیارت مدینه مکرمه شرفها الله تعظیما و تکریما  
مشرف گردد چنانچه<sup>۲</sup> این بیت شریفش ناطق این معنی است .

بیت :

(ق ۱۱ ب)

چگونه دل نه کشد جانب عراق مرا

بدین سبب که بسوی حجازم آهنگ است

در تعمیر بخارا حمیت عن ابلیاس<sup>۳</sup> سعی موفور بظهور رسانیده . بخارا شهر  
قدیم است و سواد عظیم دارد و از اقلیم خامس می دارند<sup>۴</sup> و تعلق به  
زهره دارد<sup>۵</sup> و طولش از جزائر<sup>۶</sup> خاندات فزه و عرضش از خط استوا  
و دور باروی<sup>۷</sup> جدیدش بسیار وسیع است فواکه<sup>۸</sup> بیشمار دارد خریزه<sup>۹</sup> ش  
بسیار خوب<sup>۱۰</sup> می شود . اگر ملاحظه کنند<sup>۱۱</sup> بخریزه<sup>۱۲</sup> نوی توان رسانند  
مزارات متبرکه درو بسیار است<sup>۱۳</sup> به تخصیص از سلسله شریفه خواجگان  
قدس الله تعالی ارواحهم و چند تار موی رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم

(۱) ع : ا : بطوف مکه معظمه و مدینه مکرمه ؛ (۲) ب م : زاندها الله تعالی ؛ (۳) ع : ا :  
چنانچه گفته درین ؛ (۴) ب م : ابلیاس بظهور رسانیده ؛ (۵) ا س و ب م :  
می شمارند ؛ (۶) ع : ا : جزائر خاندات ، عرضش از خط استوی دور باروی جدیدش ؛  
ا س : طولش از جزائر خاندات و عرضش از خط استوا ؛ (۷) ع : ا : دور باروی  
جدیدش ؛ مرتب ؛ دور بارو جدیدش ؛ (۸) ع : ا : فواکه بسیار دارد  
خصوصا خریزه اش ؛ (۹) ب م : خوب است ؛ ا س : خریزه بسیار خوب  
می شود ؛ (۱۰) ب م : اگر ملاحظه می نمایند بخریزه نوی رسانند ؛ ع : ا :  
حفظ نکنند ؛ ا س : می رسانند ؛ (۱۱) ع : ا : رسالت صاعقه ؛ ا س : حضرت  
رسالت صلی الله علیه و سلم .

در مقابر اعزّه بخارا است یکی ازان جمله در قبر خواجه عبد الله برقی<sup>۱</sup> است که در بیرون کلاباد است و وی<sup>۲</sup> خلیفه اول حضرت خواجه یوسف همدانی است و<sup>۳</sup> مساحت زمین بخارا<sup>۴</sup> دوازده فرسنگ در دوازده است و زمین بی زرع<sup>۵</sup> در بسیار کم می<sup>۶</sup> باشد. ابتدای<sup>۷</sup> فتح بخارا در سنه اربع و تحسین من الهجرة بوده که عهد صحابه است رضی الله تعالی عنهم، بعد ازان از اهل بخارا ارتدادی واقع شده نعوذ بالله<sup>۸</sup> و فتح دوم در سنه تسعین من الهجرة<sup>۹</sup> بوده که عهد تابعین است. در تاریخ جهانکشا آورده که بخارا از بلاد مشرق قبه الاسلام است و در آن نواحی بمشابه مدینه الاسلام و در هر قری بخارا بجمع علماء دین آن روزگار بوده و اشتقاق بخارا از بخار است که بلغت مغان بجمع علم باشد، در اصل نام شهر لمجکت<sup>۱۱</sup> بوده؛ و از شیخ حسن<sup>۱۲</sup> بصری رضی الله تعالی عنه<sup>۱۳</sup> منقول است که<sup>۱۴</sup> ایوب علیه السلام<sup>۱۵</sup> به بخارا رسیدند<sup>۱۶</sup> و اهل بخارا ضیافت<sup>۱۷</sup> ایشان را نیکو

- (۱) ب م و اس : برقی؛ (۲) ع ا و ع ۲ : و خلیفه اول؛ (۳) ب م و اس : است مساحت؛ (۴) ب م : بخارا در سنه اربع الخ؛ اس : دوازده در دوازده فرسنگ؛ (۵) ع ا : بی زرع؛ (۶) اس : باشد؛ (۷) اس : ابتدای تاریخ فتح بخارا؛ (۸) ب م و ع ۲ : واقع شده و فتح دوم؛ اس : نعوذ بالله منها . (۹) ع ا : الهجرة النبویه؛ (۱۰) ع ا : ز بلاد مشرق؛ ع ۲ : از بلاد مشرق؛ اس : از بلاد مشرق است؛ (۱۱) ع ۲ : لمجکت؛ (۱۲) ب م : شیخ بصری؛ (۱۳) ب م : تعالی؛ (۱۴) ب م : که گفته است که؛ (۱۵) ب م : علیه الصلوة و السلام؛ (۱۶) اس : رسیده اند؛ (۱۷) اس : اضافت را نیکو کرده اند .

نمودند و ایشان در حق اهل بخارا دعای برکت فرمودند . بعضی برانند که  
 قبر مطهر حضرت ایوب در بخارا است همانجا که مشهور است ، و بعضی<sup>۱</sup>  
 برانند که در بلاد حوران است که از مضافات شرقی دمشق است ، در  
 صور اقالیم آمده که بخارا دیواری داشته که قطر او دوازده فرسنگ بود  
 محیط بقاعده هندسه سه مقدار وسیع قطری باشد ، چون قطر دایره  
 هفت باشد محیطش بست و دو می باشد و میان نسبت قطر به محیط بر  
 سبیل تحقیق حد بشر نیست سبحان من لا یعرف نسبة القطر الى  
 المحيط الا هو و اگر در لطافت بخارا به تفصیل سخن کرده شود  
 بطول می انجامد ؛ بدین<sup>۲</sup> بیت حضرت<sup>۳</sup> خواجه حافظ الدین نصر

(۱) ب م : ایشان را در حق ؛ ع ۲ : و ایشان حق اهل بخارا دعا برکت  
 کردند ؛ اس : در حق مردم بخارا دعای برکت کرده اند ؛ (۲) ب م : آن  
 حضرت علیه السلام ؛ اس : قبر مطهر ایشان در ؛ (۳) ع ا و ع ۲ ندارد ؛ اس :  
 در همانجا ؛ (۴) ب م : و بعضی گویند ؛ (۵) ب م و ع ا و اس : عبارت از  
 « در صور اقالیم آمده » تا « خدا ملک بخارا را » دارد ؛ ع ۲ : این عبارت  
 ندارد ؛ ع ۲ : دمشق است گویند بهترین کائنات الشیخ ؛ (۶) عبارت ب م « چون قطر  
 دایره » تا « الا هو » ندارد ؛ بلکه عبارت آیه دارد ؛ قطری باشد و مؤلف این قاعده  
 را درین معنی بکار برد است :

از خال و خطش مباش نومید می جوی محیط قطر خورشید

از خورشید عین خواسته و عین هفتاد است بس محیط دو بست و بست باشد  
 اگر به تفصیل در لطافت بخارا سخن کرده شود معلول می انجامد ؛ (۷) ع ا : باین ؛  
 (۸) ع ا : بیت خواجه .

اولی است؛

شعر:

کفی بالمرء عزا و افتخارا بأن قد کان مشواہ بخارا

و حضرت خاقان<sup>۲</sup> مذکور در وصف بخارا گفته اند .

بیت:

بخارا خوشتر آمد از تمام شهرها ما را

ز چشم بدنگه<sup>۳</sup> دارد خدا ملک بخارا را

نقلست<sup>۴</sup> که بهترین کائنات<sup>۵</sup> علیه افضل الصلاة در شب معراج نور علماء<sup>۶</sup>

بخارا را<sup>۷</sup> مشاهده کرده اند که بعالم علوی صعود می نموده و سند المحدثین

امام<sup>۸</sup> محمد بن اسمعیل از بخارا است<sup>۹</sup> و سر دفتر فقهاء امام ابر حنفی<sup>۱۰</sup>

کبیر نیز از<sup>۱۱</sup> بخارا است<sup>۱۲</sup> و شیخ الرئيس<sup>۱۳</sup> ابو علی که سرور اهل نظر

است از افشنه است<sup>۱۴</sup> که قریه از قرای<sup>۱۵</sup> بخارا است و گویند اسلام

(۱) ع ا: می ماند؛ (۲) ع ا: نظم؛ (۳) ع ا: و خان مذکور؛ (۴) ب م: نکو

نگه - (ed)؛ (۵) ع ا: بخارا را و عمارات عالیه که در ایام الخ؛ ع ا عبارت

« نقلست که بهترین کائنات علیه افضل الصلاة در شب معراج... سام بن نوح

است علی نبینا و عالیه الصلوة و السلام » ندارد، ب م و ع ۲ و اس این عبارت

دارد؛ ع ۲: گویند؛ (۶) اس: صلی الله علیه و سلم؛ (۷) ب م و ع ۲: علماء؛

اس: علماء بخارا؛ (۸) ب م و اس: بخارا مشاهده؛ (۹) اس: امام اسمعیل؛

(۱۰) ع ۲: خواجه ابو حنفی؛ اس: ابو الحنفی؛ (۱۱) ع ۲: نیز بخاریست؛

اس، نیز بخاریست؛ (۱۲) اس و ع ۲: شیخ الرئيس که سردار اهل نظر است؛

(۱۳) ب م: بوده؛ (۱۴) ب م: قری بخارا .

## مذکر احباب

از بخارا به سمرقند و از آنجا<sup>۱</sup> به هرات رسید. طالع ولادت شیخ ابو علی  
 سرطان بوده زهره<sup>۲</sup> و مشتری در سرطان و قمر و عطارد و سنبله و بهرام  
 در عقرب و آفتاب در اسد و راس و شعرای یمانی<sup>۳</sup> بر درجه طالع<sup>۴</sup>  
 چون ده ساله شده علوم عربیه<sup>۵</sup> را تمام بدست آورده و در دوازده  
 سالگی فتوی<sup>۶</sup> بر مذهب امام ابوحنیفه<sup>۷</sup> کوفی رحمة الله علیه می نوشته  
 و در شانزده سالگی قانون طب را تصنیف کرده و در بیست و چهار  
 سالگی همه علوم را بدست آورده؛ و کان ولادته فی سنة سبعین و ثلاثمائة  
 و کان ابوه رجلا من<sup>۸</sup> بلخ و فی آخر حیاتہ کتاب و تصدیق نما معه علی  
 الفقراء و رد<sup>۹</sup> المظالم و کان یحفظ القرآن و یختم فی کل ثلاثه ايام  
 ثم مات فی یوم الجمعة الاولی من شهر رمضان سنة ثمان و عشرين  
 و اربعمائه و دفن بهمدان . و همدان یکی از شهرهای<sup>۱۰</sup> بلاد عراق عجم  
 است مسمی باسم بانی<sup>۱۱</sup> گردیده که همدان بن فلوح<sup>۱۲</sup> بن سام بن نوح<sup>۱۳</sup> است

(۱) اس : آنجا هرات رسیده؛ ع ۲ : رسیده؛ (۲) اس : بیژده درجه مشتری  
 و ز سرطان و قمر؛ (۳) ب م : و در سنبله و بهرام؛ (۴) اس : شعری یمانی؛  
 (۵) عبارت ب م : طالع و چون مذهب امام اعظم از ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه  
 می نوشته؛ (۶) ع ۲ : علوم عربیت را؛ (۷) ع ۲ : مثنوی قدوسی؛ (۸) حضرت  
 امام اعظم کوفی رحمة الله؛ (۹) ب م : رجلا و من اهل بلخ؛ (۱۰) ب م : حیوته؛  
 (۱۱) اس : فیه؛ (۱۲) اس : و کان رد المظالم؛ ع ۲ : و نورد المظالم؛ (۱۳) ب م :  
 من رمضان؛ (۱۴) ع ۲ و اس : از بلاد عراق عجم؛ (۱۵) اس : بانی است؛  
 (۱۶) ع ۲ : فلوح؛ (۱۷) اس : نوح علیه السلام در صورت اقایم آمده است؛  
 ع ۲ : نوح علیه و علی نبینا السلام است در صورت اقایم آمده؛ اس : در

## مذکر احباب

علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام و عمارات عالیہ کہ در ایام دولتش بظہور آمدہ یکی مدرسہ عالی میر عرب است کہ بی مثل واقع شدہ و تاریخش نیز مثل اوست کہ از مدرسہ عالی میر عرب حاصل می شود و جناب میرک سید غیاث<sup>۲</sup> در قبلہ شہر باغی ساختہ بود کہ

=صورت اقالیم آمدہ است کہ بخارا دیوار داشتہ کہ قطر او دوازده فرسنگ بودہ محیط بقاعدہ ہندسی سہ مقدار وسیع قطر می باشد چون قطر دائرہ ہفت است و نسبت قطر بمحیط برسبیل تحقیق حد بشر نسبت سبحان من لا یعرف نسبة القطر الی المحيط الا هو و مولف این قاعدہ را درین معما باسم میرک: از خال و خطش میباش نومید می جوئی محیط قطر خورشید از خورشید عین خواستہ و عین ہفتاد است پس محیطش دویست و بست باشد اگر تفصیل در لطافت بخارا سخن کردہ شود بطول می انجامد باین بیت خواجہ حافظ الدین قصر اولی می نماید:

کفی بالمرء عزا و افتخارا بان قد کان مشواہ بخارا

و خان مذکور نیز در وصف بخارا گفته اند:

بخارا خوشتر آمد از تمام شہرها ما را ز چشم بد نگاہ دارد خدا ملک بخارا را

ع ۲: نوح علیہ و علی نبینا السلام است در صور اقالیم آمدہ.. بقاعدہ ہندسی... و بیان نسبت قطر بہ محیط برسبیل تحقیق حد بشر نیست سبحان.. الا هو و مؤلف این قاعدہ را..... دویست و بیست باشد اگر تفصیل در لطافت (ب ۱۶) بخارا... نیز در وصف بخارا گفته مطلع بخارا خوشتر آمد... بخارا را... و عمارات عالیہ الخ.

(۱) ب م: شدہ است؛ (۲) ب م: کہ ازین مصراع حاصل شود مصراع: مدرسہ عالی میر عرب؛ (۳) اس: سید غیاث چو مزاج او در فساد دارد.



## مذکر احباب

از مضمون<sup>۱</sup> کریمه ﴿ ارم ذات العباد<sup>۲</sup> التي لم يخلق مثلها في البلاد ﴾ یاد می داد و چون مزاج کون او در فساد دارد<sup>۳</sup> صورت عالیها سافلها پذیرفت<sup>۴</sup> و باز بحکم<sup>۵</sup> "کل شیء يرجع الی اصله" باغبان صنع اراده<sup>۶</sup> نشو و نمائی آن نموده اشجارش را ز رشحات بحاب لطف در<sup>۷</sup> نمود دارد - امید است که رشک حدائق بلاد گشته<sup>۸</sup> لطائفش از بیشتر بیشتر گردد: دیگر<sup>۹</sup> پل مهتر<sup>۱۰</sup> قاسم است<sup>۱۱</sup> که بر دریائی کوهک بسته شده<sup>۱۲</sup> است که در<sup>۱۳</sup> روی زمین طاق و شهرة<sup>۱۴</sup> آفاق است و ملازمان درگاه پناهنش اکثر فضلاء بودند و بیشتر ایشان بدولت عظیم الشان عزاء رسیدند - بعضی از آنان بشرف بیت الله<sup>۱۵</sup> مشرف گشته در کسوت فقر زندگانی نمودند و در فون اشعار ذوفنون بود نوعی که باشعار آن احتیاج نیست و بزبان نازی این غزل<sup>۱۶</sup> را سلیش<sup>۱۷</sup> انشا نموده:

غزل:

حیرنی<sup>۱۸</sup> جماله و انظرنی<sup>۱۹</sup> کاله کل لسان واصف فی صفة جماله  
اضعفی و فاقه کثله اشتیاقه احرقنی فراقه فی طلب وصاله

(۱) ب م : مضمون ؛ (۲) ع ا : التي لم یخلق المثلها فی البلاد ؛ ع ۲ و اس و ب م : العباد  
یاد می داد ؛ (۳) ع ا : بفساد آرد ؛ ب م : او در فساد نهاد ؛ (۴) ع ا : پذیرفته  
باز بحکم ؛ (۵) ع ۲ : ارادت ؛ (۶) ب م : عین نمود ؛ (۷) ب م : شده ؛ اس :  
گردیده ؛ (۸) ب م : و ؛ (۹) ب م و اس : پل قاسم ؛ ع او ع ۲ : مهتر ؛ (۱۰) ع ۲ :  
قاسم که ؛ (۱۱) ب م : شده است ؛ (۱۲) ب م : در روی طاق ؛ (۱۳) ب م :  
شهادت آفاق ؛ (۱۴) ع او اس : پاره دیگر بشرف طوف بیت الله ؛ (۱۵) ع ا  
و ع ۲ و اس : این غزل ؛ (۱۶) ب م : سلیش ؛ (۱۷) ع ا : حیرنی ؛ (۱۸) ع ا  
و ع ۲ : انظر فی .

## مذکر احباب

عز وجل ذكره<sup>۱</sup> و لا اله غيره حيرة كل واصف في صفة جلاله  
من عشق لقاءه<sup>۲</sup> يحرقه فراقه كيف يكون حاله من رحم بحاله  
طالبك عبيدك منه<sup>۳</sup> هو يريدك فاعطه<sup>۴</sup> مراده انت يريد<sup>۵</sup> باله  
درین غزل فارسی كلك درر<sup>۶</sup> بارش گوهر نثاری نموده<sup>۷</sup>؛

شعر:

بوی ارباب وفا از گل ما می آید  
کعبه زان رو بطواف دل ما می آید  
نیست بسر منزل ما قابل هر نا اهلی  
هر که اهل است بسر منزل ما می آید  
چهره افروخته امشب زمی آن<sup>۸</sup> شمع بتان  
بهر افروختن محفل<sup>۹</sup> ما می آید  
هر کجا درد دلی هست عیبی حاصل  
بطواف دل بی حاصل ما می آید

و درین غزل نیز ابر نیشان بار کلکش گوهر افشان شده<sup>۱۰</sup> است .

- (۱) ع ا و ع ۲ و اس : ذکرك - غيرك ؛ (۲) ع ا و ع ۲ : لقاءك - فراقك ؛  
اس : من عشق يحرقه فراقك ؛ (۳) ع ا و ع ۲ : منك ؛ (۴) ع ا : فاعط مراده ؛ اس :  
مراده انت مراد باكه ؛ (۵) ع ا و ع ۲ : يريد ؛ ب م : مراد باله ؛ (۶) ع ۲ : كلك  
در بارش ؛ (۷) ع ا و ع ۲ و اس : نثاری کرده ؛ (۸) ع ا : نظم ؛ ع ۲ : غزل ؛  
(۹) ع ۲ : گل می آید ؛ (۱۰) ع ا : زمی شمع بتان ؛ (۱۱) ع ۲ و اس : محفل ؛  
(۱۲) ع ا و ع ۲ : گوهر افشان گشته ؛ اس : گوهر افشانی . ع ا :

پر پراتینک دوستلار درد یمنی دلسدار آلدیددا

اتیب اتیب بیغلا کیر زنهار زنهار آ آلدیدا

شرحی پرلان دیدلم احوالیمنی پر پر عرص قیل

ای صبا هر لحظه خلوت نا بسازک اول یار آلدیدا =

## مذکر احباب

نی منکا غمخوارہ کیم انکا جاننے ویکای  
 نی غمیم پرتی سوزوم اتور کیشیم یار آلدیسدا  
 ای عیدی بلکان ایر میش دردا ایلا حالیکنی یار  
 حاجت ایرماس قیلغاسین درد یکنی اظهار آلدیدا

ع ۲۴:

پر پراتینک دوستلار درد یمنی دلدار الیدا  
 اتیب اتیب بیغلا نکیر زنهار زنهار الیدا  
 شرحی پرلان دیدیم احوالیمنی پر پر عرض قبل  
 ای صبا هر لحظه خلوت تابسانک اول یار الیدا  
 نی منکا غمخوارہ کیم انکا حالیمنی دیکای  
 نی غمسیم پرتی سوز دم ایشور کیشی یار الیدا  
 ای عیدی بلکان ایر میش دردا یلا حالیکنی یار  
 حاجت ایرماس قیلغه سین درد یکنی اظهار الیدا

اس:

پر پراتینک دوستلا درد یمنی دلدار الیدا  
 اتیب اتیب بیغلاب اینتسکر زنهار زنهار الیدا  
 شرحی پرلان دیدیم احوالیمنی پر پر عرض قبل  
 ای صبا هر لحظه خاوت ناپساند اول یار الیدا  
 خسته کو نکلوم درد نی ایشور محلد ای صبا  
 واقف اول کیم بولسون زنهار اغیار الیدا  
 نی منکا غمخوارہ کیم انکاه سالم نی دیکای  
 نی غمیم پرتی سوزم ایشور کشی یارا الیدا  
 ای عیدی بلیکان ایر میش درد ایلا حالیکنی یار  
 حاجت ایرماس قیلغه سین درد یکنی اظهار الیدا.

غزل:

پیر پر اتنیک دوستلا در دلمینی دلدار البلدا  
 اتیب اتیب بیغلا نکیر زنهار زنهار البلدا  
 شرحی پر لان دیدیم اجوالبعنی پر پر عرض قبل  
 ای صبا هر لحظه خلوت نا پساند اول بار البلدا  
 خسته کو زکوم درد نی ایتو محله ای صبا  
 واقف اول کیم بوله چون زنهار اغیار البلدا  
 نی منکا غمخواره کیم انکاه سالم نی دیکای  
 نی غمیم پرنی سوزم ایتور کشی یار البلدا  
 ای عیدی ییلکان ابرمیش دردا ایلا جالتکی یار

حاجت ایرماس قیلغه سین درد بکینی اظهار البلدا

نام حق را به<sup>۱</sup> ترکی ترجمه کرده و در علم قراءت تصنیف نافع دارد که  
 حفاظ را عاصم است از خطا و در<sup>۲</sup> نهصد و چهل خطبه<sup>۳</sup> سلطنت ما وراء النهر  
 بنام همایونش خواندند و بر تخت دولت<sup>۴</sup> کامران نشست و در سن پنجاه  
 و چهار سالگی<sup>۵</sup> و در تاریخ نهصد و چهل و شش در ماه ذی<sup>۶</sup> قعدة بروز  
 دوشنبه وقت استوا نفس نفیس<sup>۷</sup> خطاب<sup>۸</sup> مستطاب ﴿یا ایها النفس المطمئنة﴾

(۱) ع ۱: به تمامی به ترکی؛ (۲) ع ۱: سال ۹۴۰؛ ع ۲: در ۹۴۰؛ (۳) ع ۱ و ع ۲:  
 خطبه بنام همایونش؛ (۴) ع ۱: تخت عزت کامران به نشست؛ (۵) ع ۱: چهار  
 در سال ۹۴۹؛ ع ۲: در سال ۹۴۶؛ (۶) اس: ذوالقعدة روز دوشنبه؛ (۷) ع ۱:  
 نفس نفیس؛ (۸) ع ۱ و ع ۲ و ع ۳: خطاب.

و اسمع قبول اصفا نموده بامر (ارجعی الی ربك راضیه مرضیه) رضا داده  
 رجوع بوطن اصلی کرده در مقر (فی مقعد صدق عند ملک مقتدر) میل  
 قرار نمود؛ و تاریخ وفاتش ازین مصراع حاصل می شود: مصراع:  
 آه از حامی اهل دل عبید الله خان

ذکر جمیل ابو المظفر عبد اللطیف خان بن کوچکنوچی  
 خان بن ابو الخیر خان مغفور و مبرور

مذکور اطوار حسنه و کردار مستحسنه بسیار داشت؛ باوجود آنکه  
 اکثر انس انس به ضرر و بیشتر میل بشر به شر است بحسب طبیعت  
 به ضرر خلق میل نمی نمود؛ و صحبت شریفش بی علماء و فضلاء نبوده  
 و در تمجید حفاظ کلام مجید سعی بلیغ می فرمود و در سمرقند در ایام  
 دولت و سلطنتش رشک بلاد شده بود؛ و حدایقش خوشتر از باغ ارم  
 می نمود؛ و ارم شهر است که شداد بن عاد در اراضی صنعا و حضرموت  
 بنا کرده دوازده فرسخ در دوازده فرسخ است؛ و باختلاف روایات

(۱) ب م و اس: داد و؛ (۲) اس: فرار نموده؛ (۳) ع ا: بهادر خان؛ (۴) ع ا:  
 کوچ کونجی؛ ع ۲: کوچ کونجی؛ (۵) ع ا: مبرور اطوار؛ (۶) اس: به  
 ضرر میل؛ (۷) ع ا: نمی نمود در تمجید حفاظ؛ (۸) ب م و ع ۲: بلاد بود؛  
 (۹) ب م: حدایق و بستانش چون باغ ارم خرم می نمود؛ (۱۰) ع ا: باغ ارم  
 می نمود و بحسب خاصیت عدالت زمان خاندیش الخ؛ ع ا: احوال باغ ارم -  
 از «و ارم باغی است که شداد بن عاد» تا «و آن قصه مسطور و مشهور است»  
 ندارد؛ (۱۱) ب م: باغیست؛ (۱۲) ع ۲: فرمخت و در پانصد سال با تمام رسیده.

## مذکر احباب

در پانصد سال یا سی صد سال با تمام رسیده صد هزار<sup>۱</sup> وکیل کار فرمای بوده و<sup>۲</sup> هر وکیلی هزار صانع استاد<sup>۳</sup> داشت و چهل هزار قصر آنجا بوده و از چهل فرسخ آب با آنجا آورده اند. و نخست های عماراتش از<sup>۴</sup> طلا و نقره بوده و در چوب هایش<sup>۵</sup> بجائی سنگریزه جواهر ریخته<sup>۶</sup> اند و بجاکش مشک و زعفران آمیخته و بعد از اتمام آن با سی صد هزار کس متوجه آن شهر<sup>۷</sup> شده و قبل از وصول او بدان مکان<sup>۸</sup> صیحه<sup>۹</sup> از آسمان آمده همه لشکر<sup>۱۰</sup> را با ملک و صنایع و عمال بدرگه جهنم رسانیده و آن شهر<sup>۱۱</sup> از چشم مردم<sup>۱۲</sup> پوشیده است؛ در زمان<sup>۱۳</sup> معاویه رضی الله عنه<sup>۱۴</sup> قلابه<sup>۱۵</sup> او را دیده و آن قصه مشهور<sup>۱۶</sup> است؛ و خان مذکور را بحسب خاصیت عدالت<sup>۱۷</sup> خائیش از اخوان<sup>۱۸</sup> و شوکتش از اقران در پیش بود. علم تاریخ را نیکوی دانست و از علم نجوم<sup>۱۹</sup> نیز وقوفی داشت. ساعات

(۱) ع ۲ : صد وکیل ؛ (۲) ع ۲ : در هر وکیلی ؛ (۳) ع ۲ و اس : صانع داشته ؛  
 (۴) اس : می برده ؛ (۵) اس : همه از طلا ؛ (۶) ب م : چوب ها سنگ ریزه  
 جواهر ؛ اس : در چوب هایش بجای سنگ جواهر ؛ (۷) ع ۲ : ریخته بوده اند ؛  
 (۸) ب م : آن بستان ؛ (۹) ب م : بدان مکان ؛ (۱۰) صیحه - بانگ بلند ص ۹۵ ؛  
 فرهنگ آموزگار تهران لاله زار ۱۳۳۰ ؛ (۱۱) ب م : همه آن لشکر ؛ ع ۲ : همه  
 لشکری را ؛ (۱۲) ب م : مکان ؛ (۱۳) ب م : مردمان غائب ؛ (۱۴) ب م :  
 الا ؛ (۱۵) اس : حضرت معاویه ؛ ب م : در زمان خلافت معاویه رضی الله عنه ؛  
 (۱۶) ب م : قدامه نام شخصی ؛ (۱۷) ب م : مسطور و مشهور ؛ (۱۸) ب م :  
 عدالت زمان خائیش ؛ (۱۹) ب م : از اخوان پیش و شوکت و ایهتش از اقران  
 در پیش علم بوده ؛ (۲۰) ع ۱ : نجوم .

مستوی لیل و نهار را تقسیم نموده در هر ساعتی کاری که مناسب بود  
 می کرد؛ و حافظه قوی داشت، چیزی که بسمع شریفش رسیدی<sup>۲</sup> یا منظور نظر  
 گنیا اثرش گشتی در خاطر خاطرش<sup>۳</sup> نشسته<sup>۴</sup> نبرودی<sup>۵</sup> از صفحه ضمیر<sup>۶</sup>  
 مهر تو پرش بخونگشتی. این<sup>۷</sup> فقیر صفات حمیده<sup>۸</sup> از آن جناب بسیار<sup>۹</sup> مشاهده  
 نموده<sup>۱۰</sup>، گاهی بشعراء و ندماء صحبت می داشت - اما بشعر<sup>۱۱</sup> گفتن کم اشتغال  
 می نمود و این مطلع رنگین را با جناب<sup>۱۲</sup> نسبت می کنند که<sup>۱۳</sup> تبرکاً<sup>۱۴</sup> گفته:

نظم:

«ماوی باعلینی سالیب تور دلبرم قاش او ستینه

ناز برلان هرنی قیلسه اول پری باش او ستینه

و خان کیوان رفعت بر حبیب خصلت را بواسطه<sup>۱۵</sup> نسبت فرزندی  
 سلطان شهید الغ یگجه گورگان نور<sup>۱۶</sup> الله سر قدده با منجمان عطار د فطنت

- (۱) ع ۲: در ساعتی؛ ب م: هر ساعتی؛ (۲) ب م: آن؛ (۳) ع ۱: رسیدی... کشته؛  
 (۴) ع ۱ و ع ۲: در خاطرش؛ (۵) ع ۲: نشسته؛ (۶) ع ۲: نبرودی؛ (۷) ع ۱:  
 از صفحه ضمیرش؛ اس: از ضمیر منیرش؛ (۸) ع ۱: و فقیر؛ ع ۲: فقیر؛ (۹) ع ۲: حمیده  
 بسیار؛ (۱۰) ع ۱: جناب مشاهده نموده؛ (۱۱) ب م: نمود و گاهی؛ (۱۲) ع ۱:  
 داشت بشعر گفتن؛ (۱۳) ع ۱ و ع ۲: بدان جناب؛ (۱۴) ع ۱: کشته بیت؛ ع ۲:  
 کنند مطلع؛ (۱۵) ب م: تبرکاً؛ (۱۶) ب م: باش او ستینه ماوی الغ؛ ع ۱:  
 ماوی یا علینی سالیب تور دلبرم قاش او ستینه - ناز برلان هرنی قیلسه اول پری باش  
 او ستینه؛ ع ۲: ماوی باعلینی سالیب تور دلبرم قاش او ستینه - ناز برلان هرنی  
 قیلسه اول پری باش او ستینه؛ اس: حذف شده؛ (۱۷) ع ۱: بواسطه فرزندی  
 سلطان؛ ع ۲: بواسطه فرزندی سلطان؛ (۱۸) ع ۲ و اس: نور مشاهده.

نظر محبتی بود و کوکب طالع ایشان بواسطه آن نظر محبت اثر از حنیض مذلت باوج عزت صعود نموده و در ذوره<sup>۱</sup> تدویر راحت مستقیم مرتی می شد<sup>۲</sup> و از زوال و هبوط مصون<sup>۳</sup> و محفوظ می بود<sup>۴</sup> و قریب به سن شیخوخت<sup>۵</sup> رسیده بود که روح پر فتوحش ندای ارجعی<sup>۶</sup> را بسمع<sup>۷</sup> قبول تلقی<sup>۸</sup> نمود و از قید<sup>۹</sup> حیات این عالم پر آفات خلاصی یافته مائل بروح ریحان جنت<sup>۱۰</sup> مبین گردید و مرقد منورش در بلده محفوظه سمرقند<sup>۱۱</sup> واقع است، و سمرقند اعظم بلاد ما وراء النهر است و قلعه وسیع دارد و عمارات<sup>۱۲</sup> عالیه اش بسیار است<sup>۱۳</sup> و از اقلیم پنجم می شمارند و تعلق بزهره دارد. طولش از جزائر خالدات قط است و عرضش از خط استواء<sup>۱۴</sup> م و درو علیاء و فضلاء بسیار بوده<sup>۱۵</sup> اند؛ اکنون<sup>۱۶</sup> نیز دارالعلم است

(۱) ب م و ع ۲ و اس ذوره = ۹؛ ع ۱: زوره = بفتح اول و ثالث، بمعنی فقره است، و فقره در عربی مهرهای پشت را گویند (رج ص ۹۲ برهان قاطع لابن خلف التبریزی عهد حسین المتخلص به برهان به تصحیح و اهتمام محمد عباسی ۱۳۲۶ چاپ پیروز)؛ (۲) ع ۱ و ع ۲: می نموده؛ (۳) ع ۲: مصیون؛ ع ۱: محفوظ؛ (۴) ع ۲: بود؛ (۵) ع ۱: شیخوخته؛ (۶) ع ۱: ارجعی الی ربك راضیه مرضیه قبول تلقی نموده؛ (۷) ب م: ارجعی بسمع قبول؛ (۸) تلقی - بفتح هردو (مص) دریافتن، پذیرفتن. گرفتن بر خورد کردن (کردن نمودن) رج ۲۲۶ فرهنگ آموزگار کانون معرفت تهران ۱۳۳۳؛ (۹) ع ۱ و ع ۲: تلقی نموده از قید بدن خلاصی یافته؛ (۱۰) ب م: ریحان جنات؛ (۱۱) ع ۲: محفوظ سمرقند اعظم بلاد؛ (۱۲) ب م: و در عمارات عالیه بسیار است؛ (۱۳) ع ۱: بسیار است از اقلیم پنجم شمارند جزائر خالدات است و عرضش از خط استوی؛ (۱۴) ع ۲: استواء درو؛ (۱۵) ع ۱: بسیار است؛ ع ۲: می بوده اند؛ (۱۶) ب م و اس: و اکنون.



## مذکر احباب

و موالی آنجا بیشتر حقیقه اشتغال می نمایند<sup>۱</sup> و حدایق وسیع دارد و آثارش<sup>۲</sup>  
بسیار و نیکو می شود و خوبی اعنابش<sup>۳</sup> به تعریف راست نمی آید؛ ع<sup>۴</sup>؛  
ذوق این می نشناسی بخدا تا نپوشی

و مزارات درو بسیار است<sup>۵</sup>، و از جمله عمارات غریبه اش رصد جدید  
سلطان شهید<sup>۶</sup> است که مهندسان اساس ستوری و راصدان نجوم نکته  
پروری سقف مرفوعش<sup>۷</sup> را چون سماوات بغیر عمد افراشته اند<sup>۸</sup> و صفائح<sup>۹</sup>  
او را چون صحائف افلاک بصور کواکب<sup>۱۰</sup> بر مضمون (انا زینا السماء الدنيا  
بزینة الكواكب) مزین گردانیده<sup>۱۱</sup> و دوائر<sup>۱۲</sup> عظام را با<sup>۱۳</sup> مقنطرات<sup>۱۴</sup>

(۱) ع ۲: اشتغال دارند؛ ب م: نمایند؛ (۲) ع ۲: نمایند حدایق؛ (۳) آثارش نیکو؛  
اس: بسیار نیکو؛ (۴) عنب بکسر عین بفتح نون؛ (۵) انگور، میوه زرد، رج ۲۲۷  
فرهنگ آموزگار (از سهو زر طبع شده)، عاب بضم با تشدید؛ (۶) میوه است  
سرخ رنگ که خشک آن فایده طبی دارد رج ۲۲۷ فرهنگ آموزگار؛ عتاب  
بضم اول و ثانی مشدد با ثب کشیده و بیای ایجاد زده، میوه است شبیه بسنجد  
و در منضجات و مسهلات بکار برند، خوردن آن خون را صاف کند، و کنایه  
از لب معشوق هم است، رج ص ۷۸۲ برهان قاطع چاپ پیروز ۱۳۳۶؛  
(۷) ع ۱: مصرع، مصرعه اولی همین است؛

بار عشق است ندانی بچنانا تا نه کشی

(۶) اس: اگر به تفصیل آن شروع نماید سخن به اول می کشد و از جمله الخ؛  
(۷) ب م و اس: سلطان است؛ ع ۱ و ع ۲: سلطان شهید؛ (۸) ب م: مرغوبش؛  
(۹) ع ۲: افراشته صفائح؛ (۱۰) ع ۱: صحائف او را چون صحائف صفا؛  
(۱۱) رو، پهلو کنار، صفحه؛ (۱۲) يك روی برگ کاغذ، پر کنه، حد، کنار،  
ناحیه رج ۴۹۲ فرهنگ آموزگار کانون معرفت تهران ۱۳۳۳؛ (۱۳) ع ۱:  
کواکب انا زینا؛ اس: کواکب و ثواب و سیاره مزین گردانیده؛ (۱۴) ع ۲:  
مزین داشته؛ (۱۵) ع ۲: مر دوائر؛ (۱۶) اس: مع؛ (۱۷) مقنطرات؛

به تمام درو نگاشته<sup>۱</sup> اند و حرکات کواکب ثوابت و سیار<sup>۲</sup> باو تعیین  
نموده<sup>۳</sup> اند در اول شروع به امداد تلامه مرحومی قاضی زاده روی  
و مولانای فرید<sup>۴</sup> غیاث الدین جمشید عمل می نموده<sup>۵</sup> در اثناء شغل<sup>۶</sup> کواکب  
مستقیم<sup>۷</sup> طالع حیاتشان<sup>۸</sup> ترك اقامت کرده به دائره انحطاط رجعت نموده  
در پرده<sup>۹</sup> خفا مخفی<sup>۱۰</sup> گردیده<sup>۱۱</sup> اند و جناب سلطنت پناهی به نفس نفیس خود  
باتفاق فاضل محقق و عالم مدقق مولانا علی قوشچی با تمام رسانیده اند.  
و بعد ازین<sup>۱۲</sup> رصد دیگری بسته نشده<sup>۱۳</sup> الی<sup>۱۴</sup> یومنا هذا والله<sup>۱۵</sup> اعلم.

ذکر<sup>۱۶</sup> جمیل ابو المظفر رستم بهادر خان بن جانی بیگ

سلطان بن خوجو غوم سلطان بن ابو الخیر خان

چنانکه اسم سامی<sup>۱۷</sup> و نام نامی او بر شجاعت دال است حلیه<sup>۱۸</sup> با کمالش<sup>۱۹</sup>

- (۱) ع ۱: درو ثبت نموده اند؛ ب م: نگاشته؛ (۲) اس: سیاره؛ سیار بفتح  
با تشدید (صه) بسیار سیر کننده. همیشه در حرکت و گردش. روان (برابر ثابت)  
ص ۵۸؛ فرهنگ آموزگار؛ (۳) اس: فرموده اند؛ ع ۱: تعیین فرموده  
در اول؛ ب م: و در اول؛ (۴) اس: و مولانا عالم وحید غیاث الخ؛ (۵) ب م:  
عمل می کرده اند؛ اس: عمل می نموده اند؛ (۶) اس: عمل؛ (۷) ب م:  
مستقیمه؛ (۸) ب م: حیاتشان رجعت نموده؛ (۹) ب م: مخفی؛ (۱۰) اس: گشته  
است به نفس نفیس سلطنت پناهی و باتفاق عالم محقق و مولانا مدقق علی الخ؛  
(۱۱) ب م: بعد ازان؛ ع ۱: بعده؛ اس: رسانیده اند و این رصد آخر است  
و بعد ازین کسی را توفیق رصد بستن نشده و الله اعلم؛ (۱۲) ع ۲: نشده است.  
(۱۳) ع ۱ و ع ۲ و اس «الی یومنا هذا» ندارد؛ (۱۴) ع ۱ و ع ۲ «و الله اعلم»  
ندارد؛ (۱۵) ع ۱: ذکر اوصاف جمیل ابو المنصور الخ؛ ع ۲: ذکر ابو المظفر الخ؛  
(۱۶) ع ۱ و ع ۲: نامیش؛ اس: اسم سامیش؛ (۱۷) اس: حلیه<sup>۱۸</sup> باجمالش.

نبیز به قواعد عیلم قیافت بدلاوری منجر بر کمال بود؛ با وجود آنکه  
در بزم شهاب از جام سلطنت شرب مدام می نمود در عالم ملک بی هوش  
دم نمی زد؛

بیت:

سالک ره که قدش از غم دیدار خم است

هوش در دم (زد) و دائم نظرش در قدم است

و با آنکه از علو همت و سمو فطرت تکیه بر سریر ملک نه کرده  
پای سلوک بر پایه معراج ملکوتی نهاد در کسوت تواضع نظر از قدم  
نمی برداشت.

بیت:

راضی نشد که تکیه زند بر سریر ملک

درویش را که پایه همت بلند بود

و اگرچه ملک روحش در ملک تن بظاهر متمکن می نمود؛ اما

بمضمون کریمه (و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب) قدم

بر معراج ترقی نهاده و معنی "التلون افضل من التمکن" را ظاهر ساخته

(۱) ب م: بر کمال و؛ (۲) ع ا: انکیز در جام؛ (۳) ب م: بزم شهاب؛ (۴) ع ا

و ع ۲ «بیت سالک ره الخ» ندارد؛ (۵) ب م: دم و دائم؛ زد (ed)

(۶) ب م: و از؛ ع ۲: نمی زد با آنکه الخ؛ (۷) ع ۲: تکبر؛ (۸) ب م:

نا کرده؛ (۹) اس: بر پایه معراج؛ (۱۰) ب م: و در کسوت؛ (۱۱) ع ۲:

پایه قدرش؛ (۱۲) ع ۱ و ع ۲: ملک تن متمکن؛ (۱۳) ع ا: و بمضمون؛ ع ۲

و اس: می نمود بمضمون؛ (۱۴) ع ۲: نهاده معنی.

## مذکر احباب

از مراحل ناسوتی در طی<sup>۱</sup> منازل جبروتی بطریق<sup>۲</sup> سفر در وطن از پای نمی نشست و هر چند مشاغل صوری مشاغل تفرقه<sup>۳</sup> افروخت<sup>۴</sup> باطنش مستغرق عالم حیرت<sup>۵</sup> افزای لاهوتی گشته . شمع جهان سوز<sup>۶</sup> خلوت در انجمن افروخته<sup>۷</sup> طریقه<sup>۸</sup> مسلوکه را از دست نمی گذاشت .

بیت<sup>۸</sup> :

اگرچه بر<sup>۹</sup> سر بازار سودای وطن دارم

و لیکن با خیالش خلوتی در انجمن دارم

درج دلش بی در بقا<sup>۱۱</sup> نبود و حقه<sup>۱۲</sup> لعل را بی گوهر فنا<sup>۱۱</sup> نمی کشود . پیوسته از والد فقیر ملتمس آن می بود که او را بخدمت درویش کامل مکمل رسانند<sup>۱۳</sup> که از سلوک ملوک<sup>۱۳</sup> رسته<sup>۱۴</sup> بسالکان مسالک طریقت پیوسته گردد . در آن وقت زین سلف شمس<sup>۱۵</sup> خلف به والد فقیر مصاحبت می نمود<sup>۱۶</sup> . روزی بخواجه گفته<sup>۱۷</sup> که حضرت<sup>۱۸</sup> خضر علیه السلام بخانه شما

- (۱) ع ۱ : در منازل ؛ (۲) ع ۱ و ع ۲ : در طریق ؛ (۳) ع ۱ : مشاغل تفرقه افروزی  
افروخت ؛ ع ۲ : تفرقه افروزی می افروخت ؛ (۴) ع ۲ : عالم جبروت افرائی ؛  
(۵) ب م : جهان افروز ؛ (۶) ب م : بر افروخته ؛ (۷) ع ۱ : طریق مسلوکه ؛ ع ۲ :  
طریق مسلوکه ؛ (۸) ع ۱ : نظم ؛ ع ۲ : مطلع ؛ (۹) ب م : درس ؛ (۱۰) ب م : بی  
درینا ؛ اس : بی فنا ؛ ع ۱ : پی در بقا ؛ (۱۱) اس : گوهر بقا نمی کشود ؛ (۱۲) ب م  
و اس : رسانید ؛ (۱۳) ب م و اس : سلوک مسلوک ؛ (۱۴) ب م : و ارسته ؛  
(۱۵) ع ۱ : زین سلف و شمس خلف ؛ (۱۶) ع ۱ : می نموده ؛ (۱۷) ب م : گفت ؛  
(۱۸) ب م و اس : حضرت علیه السلام ؛ ع ۲ : خضر علیه السلام .

## مذکر احباب

می آیند حاضر باشید . ایشان<sup>۱</sup> گفتند که بعد از تهجد<sup>۲</sup> مراقب<sup>۳</sup> نشسته  
بودم . شخصی در آمد<sup>۴</sup> و نقاب از روی خود برداشت . رویش چون  
آفتاب می تابت . کیفیت عظیم دست داد ؛ چون بمولانا ملاقات کردم  
قصه<sup>۵</sup> واقعه مذکور شد . بعد از آن<sup>۶</sup> خان مذکور بشرف متابعت<sup>۷</sup> و مباحثت  
مولانا مشرف گردید و مولانا در فضایل ظاهری نیز دست قوی داشته  
و در ملك سخن علم نظم می افراشته<sup>۸</sup> و این غزل را بسیار نیکو گفته<sup>۹</sup> .

غزل :

ای که درد تست درمان دل<sup>۱۱</sup> پر درد من

باغمت شاد است دایم<sup>۱۲</sup> جان غم پرورد من

برد<sup>۱۳</sup> مجنون چند گاه از عاشقان شطرنج عشق

این<sup>۱۴</sup> زمان رند بساطی کو حریف نزد من

تحفه<sup>۱۵</sup> در دست اشعار من ای شمس خلف

بهر عشاق از مقام قدس راه آورد من

---

(۱) ع ا و ع ۲ : باشید گفتند که ؛ (۲) ب م : فراغ تهجد ؛ (۳) ع ا : مراقبت ؛

(۴) ب م : ناگاه در آمد ؛ (۵) ب م و اس : و قصه ؛ (۶) ع ا و ع ۲ : بعد از این ؛

(۷) ع ا : مباحثت و متابعت ؛ (۸) ع ا : می افراشت ؛ (۹) ع ا : افراشت و این

مقطع رنگین از گفتار نمکین اوست ، مقطع : با کسی دوست الخ ؛ اس : و این

سه بیت ثبت شده ای که درد تست الخ « ب م : گفته است ؛ (۱۰) ع ا : اشعار

« ای که درد تست ... آورد من » ندارد ؛ (۱۱) ب م : دلی ؛ (۱۲) ب م : شاد

است جان ؛ (۱۳) ب م : برده ؛ (۱۴) ب م : این رند بساطی .

و این مقطع<sup>۱</sup> رنگین نیز از گفتار نمکین<sup>۲</sup> اوست .

مقطع<sup>۲</sup>:

با کسی دوست نیست شمس خلف این گدا را بس است الله دوست  
در تذکره دولت شاهی مذکور است که یکی<sup>۳</sup> از اولاد حضرت امام  
زین العابدین<sup>۴</sup> رضی الله عنه میان<sup>۵</sup> اوزبکیه افتاده و چنگیز خان از اولاد  
اوست<sup>۶</sup>، و خان عالی مکان را بسادات بدخشان نیز<sup>۷</sup> قرابتی هست<sup>۸</sup>  
و با وجود نسبت سیادت ظاهره و سلطنت ظاهره بمضمون "الطریقه کلهما  
آداب" عمل نموده هر یکا مولانا تلین را از پای<sup>۹</sup> می کشیده آن را گرفته<sup>۱۰</sup>  
در صف نعال بر پای<sup>۱۱</sup> استاده بزبان حال مترنم<sup>۱۲</sup> این مقال بوده<sup>۱۳</sup> .

بیت<sup>۱۴</sup>:

اگر بصدور جلالم برند سر نفر از م اگر بصف نعال کشند عار ندارم  
و<sup>۱۵</sup> پیوسته در بزم وصال مولانا جام مالا مال نوش<sup>۱۶</sup> کرده باین مقال

- (۱) اس : این مقطع نیز ؛ (۲) ب م و اس : گفتار اوست ؛ (۳) ب م  
و اس نسبه ؛ (۴) ب م : که گویند یکی از شیخ ؛ (۵) ع ا و ع ۲ : زین العابدین میان  
السخ ؛ (۶) اس : بیان ؛ ب م : در میان او زبکان افتاده بود ؛ ع ۲ : افتاد .  
(۷) ب م و اس : والله اعلم ؛ (۸) ع ا : نیز ؛ (۹) ع ا : قرابتی و سلطنت الطریقه  
السخ ؛ (۱۰) ب م : از پای می کشیدند ؛ ع ۲ : از پای می کشید ؛ اس : از پای می  
کشیده ؛ (۱۱) ب م و اس : بر گرفته و ؛ (۱۲) ب م : بر پای ؛ ع ا : در صف نعال  
بزبان السخ ؛ (۱۳) ب م : مترنم ؛ (۱۴) اس : بوده که ؛ (۱۵) ع ۲ : مؤلفه ؛  
(۱۶) ع ا : عار ندارم و حضرت اعلی بعد از وفات السخ ؛ ب م : و مدام در بزم ؛  
(۱۷) ب م : پوشیده ؛ ن : نوشیده .

خوش حالی می نموده<sup>۱</sup>.

بیت:

چو مولانا است جامی مست عشقت

تو بارخسار رخشان شمس تبریز

و حضرت اعلی بعد از وفات مولانا با<sup>۲</sup> اعزه و محادیم عظام ملاقات کرده<sup>۳</sup>  
 بافاده و استفاده مشغول گشته<sup>۴</sup> بدرویشان زمان مصاحبت<sup>۵</sup> می نمود  
 به<sup>۶</sup> تخصیص بحضرت مرشد زمان و مقتدای<sup>۷</sup> دوران قاسم شیخ عزیزان  
 سلمه الله<sup>۸</sup> که ننی وجود و بذل<sup>۹</sup> موجود را بمرتبه رسانیده اند که بخارق  
 عادت محمول شده و لب تشنگان بوادی احتیاج را از زلال عاطفت میر  
 گردانیده در دفع حاجات و رفع درجات ایشان سعی بلیغ به تقدیم می  
 رسانند و<sup>۱۰</sup> بذات ملکی صفات<sup>۱۱</sup> "سبب"<sup>۱۲</sup> حصول<sup>۱۳</sup> محرومان وادی  
 حرمان بمسالک<sup>۱۴</sup> طریقت و ممالک حقیقت می کردند و خانقاه عالیشان  
 ایشان از معنی کریمه (ومن دخله کان آمناً) نشان داده / دار الامان  
 اهل زمان است و<sup>۱۵</sup> در جوار بلده طیبه کریمه واقع است و محدث

- (۱) ب م : نمود؛ (۲) ع ا : مولانا ملاقات کرده؛ اس : و محادیم صحبت داشته؛  
 (۳) ب م : می کرد؛ (۴) ب م : مشغول می بود و بدرویشان؛ (۵) ب م :  
 و اس : مصاحب؛ (۶) ب م و اس : و به تخصیص؛ (۷) ب م و اس : مقتداء؛  
 (۸) ب م و اس : و ابقاه؛ (۹) ع ا : بدل؛ (۱۰) ع ا : رسانند بذات الخ؛  
 (۱۱) اس : بذات ملکی سبب؛ (۱۲) ب م : خود؛ (۱۳) ع ا : وصول؛  
 (۱۴) ب م و اس : مسالك؛ (۱۵) ب م و اس : که.

## هذکر احیاب

بی ثانی و مفسر سبع المثانی خواجه اصفاهانی گفته<sup>۱</sup> است .

بیت:

لوحش<sup>۲</sup> الله ز آب گرمینه می جنت شراب گرمینه

و این فقیر<sup>۳</sup> حقیر تاریخ خانقاه ایشان<sup>۴</sup> چنین گفته .

بیت:

ساخت قطب زمانه خانقاهی کز شرف کعبه شد بر اهل جهان

کلك<sup>۵</sup> صنوع از برای تاریخش زد رقم خانقاه قطب زمانه<sup>۶</sup>

مدق فقیر در جوار فیض آثار ایشان بود<sup>۷</sup> " و آثار<sup>۸</sup> التعظیم لامر الله

و الشفقة علی خلق الله " را پیوسته<sup>۹</sup> از ایشان مشاهده می نمود . اکنون

سغد به یمن مقدم آن<sup>۱۰</sup> جناب بسواد اعظم مفاخرت<sup>۱۱</sup> می نماید و در شرح

کرمانی مسطور است که جنان الارض اربعة: ابله<sup>۱۲</sup> البصرة ، و غوطه

دمشق ، و سغد سمرقند ، و شعب یوان<sup>۱۳</sup> ؛ و اختلاف<sup>۱۴</sup> انه هو شعب

(۱) ع ا: فرموده بیت ؛ ع ۲: گفته مطلع ؛ (۲) ع ۲: لوحشا الله ؛ اس: لوحشا ؛

(۲) اس: فقیر و حقیر ؛ (۴) ب م: ایشان را ؛ (۵) ع ۲: تاریخ ؛ (۶) ع ۲: خانقاه

قطب زمانه ۹۶۶ ؛ (۷) ع ۲: می بود آثار ؛ (۸) اس: و معنی التعظیم الخ ؛

(۹) اس: پیوسته مشاهده ؛ (۱۰) ب م: به یمن مقدم مقدم خیر آثار آن جناب ؛

مقدم بضم میم و سکون قاف و کسر دال (صف) اقدام کننده . آغاز کننده ؛

مقدم بکسر دال و فتح قاف یا تشدید (صف) تقدیم کننده . پیش آورنده ؛

مقدم بفتح دال (صم) جلو افتاده . پیش آمده . پیش رفته (در برابر مؤخر)

فرهنگ نو آموز گارص ۷۵۷ ؛ (۱۱) ب م: مفاخره ؛ (۱۲) ع ا: ابله .

(۱۳) اس: لو ان کرمان ؛ ع ا: شعب بران ؛ (۱۴) ع ا: و اختلاف فی انه هو =



## مذکر احباب

یوان<sup>۱</sup> کرمان او شعب یوان<sup>۲</sup> . نو بند جان فی الفارس<sup>۳</sup> . آب  
و هوایش نیکو است و سکانش<sup>۴</sup> متقی و صلاح<sup>۵</sup> دوست<sup>۶</sup> ، مؤلفه<sup>۷</sup> ؛

مثنوی :

سغد مکانیست چو خلد برین مردم او<sup>۱</sup> خوب ترا از حور عین  
شاخ بشاخ است درختان او<sup>۲</sup> از لطفه<sup>۳</sup> الجنة للتقین  
و حضرت شیخ<sup>۴</sup> نظر قبول از حضرت شیخ خدایداد یافته اند<sup>۵</sup> و ایشان  
از ایل خرسنگ<sup>۶</sup> اند و بقر و فنا شهرت عظیم دارند . روزی شیخ  
جمال الدین سائلی از معنی فنا سوال کرده<sup>۷</sup> فرموده اند که فردا وقت پیشین<sup>۸</sup>

= شعب بران کرمان او شعب یوان نو بند جان فی الفاس<sup>۹</sup> ع ۲ : و اختلاف  
بانه هو شعب یوان کرمان او شعب یوان نو بند جان فی الفارس .

(۱) ب م : توان کرمان او شعب نو بند جان ؛ (۲) ع ۲ : نو بند جان ؛ (۳) اس ؛  
بالفارس ؛ شعب بضم شین و فتح عین (ج) شعبه ؛ شعب بفتح شین و سکون  
عین (صح) دسته . خانواده . گروه خویشان . شعوب بضم هر دو (ج) شعب  
(بفتح) ص ۷۳ ؛ فرهنگ آموزگار ؛ (۴) ب م : همه ؛ (۵) اس : اصلاح دوست .  
(۶) اس : آن ؛ (۷) اس : درو ؛ (۸) ب م : از لفت ؛ (۹) اس : شیخ قاسم نظر  
از شیخ خدایه داد ؛ (۱۰) ع ۱ : یافته اند و بحضرت خواجه ملای نوری انابت  
نموده اند و بعده بحضرت مولانا ولی کوه زری الخ ؛ (۱۱) ع ۲ : خرسنگ ؛  
خرسنگ بفتح (صح) سنگ بزرگ ؛ فرهنگ آموزگار ص ۳۰۹ ؛ خرسنگ  
بر وزن خرچنگ ، سنگ بزرگ نا هموار نا تراشیده را گویند که در میان راه  
افتاده و مانع عبور و آمد و شد مردم گردیده باشد ، و گنایه از کسی است که  
میان دو مصاحب و طالب و مطلوب مانع شود و بنشیند ص ۴۲۸ برهان قاطع  
محمد حسین برهان به تصحیح و اهتمام محمد عباسی ۱۳۳۶ چاپ پیروز ؛ (۱۲) ب م :  
سوال کرد و ایشان ؛ (۱۳) ب م : فردا پیشین .

## مذکر احباب

یا تا جواب شنوی چون<sup>۱</sup> وقت موعود آمد<sup>۲</sup> خدمت مولانا خدایداد از ما وراء النهر به هری همان زمان بخدمت شیخ آمده<sup>۳</sup> اند در لباسی که آثار فنا<sup>۴</sup> از ایشان ظاهر بوده چون اهل مجلس منتشر شده اند آن سائل برخاسته جواب<sup>۵</sup> طلبیده ایشان فرموده اند که من فنا را بتو نمودم تو هنوز از من می<sup>۶</sup> پرسی، و شیخ<sup>۷</sup> مجاهده بسیار کشیده<sup>۸</sup> بدولت مشاهده رسیده اند و کسی را در کمال<sup>۹</sup> ایشان سخن نیست، و سند سلسله جهریه<sup>۱۰</sup> و همت عالی ایشان بمرتبه<sup>۱۱</sup> بوده که از جاده<sup>۱۲</sup> تقریر بیرون است و از ماده تحریر افزون و هر سال خود را تاراج می کرده<sup>۱۳</sup> اند؛ گویند روزی<sup>۱۴</sup> در منزل قاضی آل که به<sup>۱۵</sup> غایت همت مشهور است نزول نموده اند. قاضی هزار من<sup>۱۶</sup> گندم با سنگ شافر کام (؟) بایشان<sup>۱۷</sup> نیاز کرده فرموده اند که قاضی اظهار همت می کنند<sup>۱۸</sup>. بدان متاع سرفرو<sup>۱۹</sup> نیاورده قدم<sup>۲۰</sup> در وادی

(۱) ب م : چو ؛ (۲) اس : آمده ؛ ب م : شده ؛ (۳) ب م : رسیده اند در لباسی که ؛ (۴) اس : آثار فنا ظاهر بوده ؛ (۵) ب م و اس : و جواب طلبیده ایشان ؛ (۶) ع ۲ : از من پرسی ؛ (۷) اس : شیخ خدایداد ؛ (۸) ع ۲ : کشیده اند بدولت ؛ (۹) ب م و ع ۲ : بکمال ؛ (۱۰) ب م و اس : جهریت ؛ جهر بفتح (مص) آشکار کردن. علنی کردن. بلند خواندن نماز ص ۲۶۲ فرهنگ آموزگار ؛ (۱۱) ب م : در مرتبه ؛ (۱۲) ب م : جاده ؛ (۱۳) اس : تاراج می فرموده اند ؛ (۱۴) ع ۲ : روزی ؛ (۱۵) ع ۲ : به همت ؛ اس : به علو همت ؛ (۱۶) من (۱) باتشدید وزن معین ۳ کیلو. وزن شرعی ۱۸۰ مثقال. وزن عرفی ۴۰ سیر یا ۶۶۰ مثقال ص ۷۷۰ فرهنگ آموزگار ؛ (۱۷) اس : کام نیاز کرده ؛ (۱۸) ع ۲ : می کنند ؛ (۱۹) اس : فرود ؛ (۲۰) ب م : مجموع را . . . بخشیده اند و قدم در وادی استغنا نهاده اند نظم .